

هم از چشمش در آید
 این در آید اگر از لاله
 چون شمع از خود در آید
 در آید در آید در آید

در آید در آید در آید
 در آید در آید در آید
 در آید در آید در آید
 در آید در آید در آید

در آید در آید در آید
 در آید در آید در آید
 در آید در آید در آید
 در آید در آید در آید

در آید در آید در آید
 در آید در آید در آید
 در آید در آید در آید
 در آید در آید در آید

نمونه شعر و خط نعمت فسائی

وفات یافت حکومت این بلوک را میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک وزیر مملکت فارس قبول نمود و تا سال ۹۳ [۱۲] برقرار بود و در همین سال حضرت اشرف والاحاجی معتمدالدوله فرهادسیرزا، دام عمره و عزه‌العالی، به مصلحت ملکی، بلوک فسا را در پنج ناحیه قسمت فرمود و هر یکی را به یکی از اعیان این بلوک عنایت نمود و کسی را در اختیار دیگری نگذاشت و در سال ۹۸ [۱۲] حکومت فسا را به محمد رضا خان قوام‌الملک مقرر داشتند و در سال ۱۳۰۲ ضابطی را به سلاله سادات حاجی میرزا سید حسین خان عنایت نمودند و در سال ایت‌نیل ۱۳۰۳، ضابطی بلوک فسا به سلاله سادات میرزا ابوالقاسم برقرار گردید و شرح حال حاجی میرزا سید حسین خان و میرزا ابوالقاسم بعد از این گفته شود.

و از اعیان و اشراف بلوک فسا، بلکه از اجله بزرگان مملکت فارس سلسله میرزایان فسانی است. بیان اصل و نسب این سلسله در ذیل اعیان محله بازار مرغ شیراز و در ذیل اعیان محله سردک در ذیل عنوان سادات دشتکی نگاشته گردید و بر حسب وعده‌ای که در عنوان بازار مرغ داده شد که شرح حال اولاد میرزا سید علی مشهور به میرزا بزرگ و میرزا سید محمد مشهور به میرزا صدرالدین، پسران غفران مآب میرزا مجدالدین و شرح حال میرزا تقی خلف مرحوم میرزا جانی و شرح حال پسر چهارم و پنجم و ششم مرحوم میرزا مجدالدین محمد در عنوان بلوک فسا بیاید، شروع در مقصود نمود که میرزا سید علی مشهور به میرزا بزرگ پسر اول میرزا مجدالدین محمد را دو نفر پسر بود: اول آنها: حاجی میرزا معصوم است. در سال ۱۲۲۴ وفات یافت و از او پسری نماند. پسر دوم میرزا بزرگ است: سلاله السادات میرزا علی اکبر مادام زندگانی به سرپرستی املاک موروثه خود در قریه تنگ کرم اشتغال داشت و در سال ۱۲۳۰ وفات یافت. و خلف الصدقش: میرزا معصوم مانند والد خود در قریه تنگ کرم، عمری را تا سال ۱۳۰۱ به پایان رسانید.

و خلف الصدقش میرزا علی محمد خان اقتدا به جد و پدر خود نموده است. و میرزا سید محمد مشهور به میرزا کوچک ملقب به میرزا صدرالدین را دو نفر پسر بود: اول آنها میرزا محمد علی در زمان زندگانی خود، از جانب میرزا جانی، عم ماجد خود، به ضابطی بلوک فسا برقرار بود. و خلف الصدقش: میرزا ابوطالب نعم‌الخلف آمد و زندگانی به احترام نمود و چند سال به حکومت بلوک خفر برقرار بود. و خلف الصدقش میرزا محمد علی نعم‌الخلف آمد و زندگانی را به آسایش و احترام نمود و در سال ۱۲۹۰ در قصبه فسا وفات یافت و او را پسری نبود.

پسر دوم میرزا صدرالدین است: میرزا مهدی، در انواع کمالات سرآمد اهل عصر خود بود، همت بر هر کاری می‌گماشت به انجامش می‌رسانید و چون میرزا جانی و برادران او، املاک ناحیه شده را که از حلیه آبادی، افتاده بود، خریده، تصاحب نمودند، آن ناحیه را به میرزا مهدی سپردند پس جد و جهدی وافر در آبادی آن نموده، به زیور معموری رسانید و در سال ۱۲۲۶ در قریه ششده فسا، وفات یافت و از مآثر او مزرعه سزد بالاشهر ششده است که اکنون به اکبرآباد شهرت یافته است، در حدود سال ۱۲۱۵ آب چشمه «سز» که نزدیک به هفت آسیاب

گردان آب دارد از ع فرسخ ونیم بیشتر، جدولی که گنجایش این آب را داشت از کناره کوه، در میانه پستی و بلندیها از سنگ و ساروج بساخت و در هر جا دره‌ای بود به اصطلاح اهل فارس «سواره» بست یعنی طاق زده، جدول را از روی طاق گذرانید و هر جا بلندی بود سوراخ کرده، جدول را عبور بداد و به این وضع آب را به صحرای قره‌بلاغ ناحیه ششده رسانید و چهل جفت گاو از این آب و زمین، زراعت نمود و از میرزاسهدی دونفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: جناب مستطاب علام فهم، فرید زمان و وحید اوان و نادره دوران، حسان عصر و سبحان دهر: حاجی میرزا عبدالرحیم، عشرت تخلص.

حاجی اکبر نواب در کتاب «دلگشا»، تخلص آن جناب را «دانش» نوشته است و شاید در اوائل عمر، «دانش» تخلص می‌فرمود، پس تغییر تخلص داده، «عشرت» را تخلص نمود و آن جناب در محاورات علمیه در میانه اقران مشهور و در مناظرات نظریه به ایراد براهین قطعیه منصور بود، عالمی است که عقده‌های شعر و شاعری را گشوده و شاعری است که در مراتب علمیه گوی سبقت را از همگنان ربوده، در سال ۱۲۱۰ در قریه ششده فسا متولد گردید و در شیراز کسب کمالات نمود و در هر فنی از فنون بر اقران فائق بود و در کار معیشت از املاک موروثه، گذرانی به آسایش داشت و زمان زندگانی جز رضای باری تعالی را نخواست و سالها نفس خود را به ریاضات شرعیه، مرتاض بداشت و حالات غریبه را از خود بدید. وقتی بانگارنده این فارسنامه صحبتی از ریاضت و صفای نفس در میان بود، بفرمود زمانی چهل روزه پرهیزی داشتم و در آخر ایام در قلعه چمن ششده بر متکائی تکیه نمودم، دیدم که برادرم حاجی میرزا- عبدالصمد، در صحرای مهارلو که نزدیک ۴ فرسخ از من دور بود، بر اسب سفیدی سوار است و سه نفر نوکر هر یک بر اسبی نشسته‌اند و بعد از ملاحظه متنیه شدم و تاریخ واقعه را نوشتم و بعد از چند روز برادرم و همراهانش به همان نشانه وارد قلعه چمن شدند و چون سؤال از زمان صحرای مهارلو نمودم، معلوم گردید که در همان وقت از همان روز، در صحرای مهارلو بودند و جناب معزی‌الیه از سن بیست و پنج سال تا آخر عمر به اختیار تارک و نوافل و تهجد نگشت تا به واجبات چه رسد و در سال ۱۲۶۳ به رحمت ایزدی پیوست و از او پسری نیست و این چند بیت از آن جناب تیماً ثبت گردید:

این نقش خیال تو که بر چشم پر آب است پاینده چرا ماند اگر نقش بر آب است

گرفتم آنکه نهادم به یکدگر مژگان به خس چگونه ره سیل می‌توان بستن

و این قطعه را از آن جناب در کنار قاب‌آینه‌ای که از فرنگستان برای حضرت ظل‌السلطان علی‌شاه آورده بودند نوشتند:

ای آینه بیال که هرگز به روزگار جز تو نکرده با رخ خسویان برابری
نور و ضیا ز رای کسی کسب کرده‌ای کش خاک درگه است به از مهرخاوری

۱. در نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مورخ ۱۲۴۸ آمده است؛ از سادات دشتکی شیراز است... که به طرز لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی غزل سراید - او فرزند میرزاسهدی فرزند میرزا صدرالدین میرزا سید محمد است. رک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۶۴۰ تا ۶۴۲.

صافی ضمیر عهد، علی‌شاه آنکه هست
و این قطعه را در تاریخ وفات حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر (ره) اصفهانی فرموده است:

بناقر علم و اسام خاص و عام
هم افادت را مفیدی در کلام
کف جسودش صورت کاس کرام
در تمامی گفتش فوق التمام
هم سعادت هم سیادت والسلام
از علایق خواستی تجرید تام
جنت المساوی از آتش شد مقام
گفت «عشرت» «حجت دین شد تمام»

کشف عالم حجة الاسلام عهد
هم افاضت را مفیضی در حدیث
شخص دانش، معنی خلق کریم
گر نه ممکن، سخت واجب آمدی
قاب قوسین^۱ وجودش کرده جمع
طاق قدیس عالم تقدیس بود
بود من خاف مقام ربسه^۲
سال تاریخ وفاتش خواستم

و این قطعه دیگر را در تاریخ وفات فیلسوف زمان، حاجی علی اکبر نواب فرموده است:

عالم اکبر چو روح او ز عالم پر گرفت
آنکه دانش در وفاتش از فنا ساغر گرفت
حکم از او نوبت زن آمد امر از او مصدر گرفت
در منشورش شنیدی گوش در زیور گرفت
تا چه باشد سلمش چون قدر بالاتر گرفت
شرع و حکمت را قرین فرمود و بحر ویر گرفت
از ضمیرش گر یکی آئینه اسکندر گرفت
دایره پایان او را می توانی سر گرفت
آنکه در جرم صغیری عالم اکبر گرفت
مهر انور جای اندر قل خاکستر گرفت
عقل تاریخ وفاتش را «غم اکبر» گرفت

جای اندر ظل عرش خالق اکبر گرفت
خواجه ارباب دولت، فیلسوف معرفت
حاجی اکبر، نام نامیش لقب نواب و صدر
نظم موزونش که گفتی رشته در و گوهر است
آسمانها سلم عرشند و بام قدر او
جامع معقول بود و حاوی منقول گشت
ظلمت بحرش نیاوردی به رخ رنگ ظلام
مقطع و مبدای دانش خواندش نبود عجب
وسعت خلق و را دیده است و آن کوچک دلی
تا ز مرگ او همی خاک سیه بر سر کند
چون غم فونش ز غمهای دگر افزون بدی

پسر دیگر میرزا مهدی است: جناب مستطاب میرزا عبدالصمد، در اخلاق حمیده و صفات
پسنده، اقتدا به برادر بهتر خود داشت و او را پسری نبود و این دو بیت، در خطاب به میرزا
محمد حسین و کیل الملک فرموده است:

بالم ز عطای غیر گر یک بصل است
زیرا که ز خاک، قطره فوق امل است

نالم ز عطایت از جهان ما حاصل است
زیرا که ز ابر، دجله در تحت رجاست

پسر سیم غفران مآب، جنت ایاب، میرزا مجدالدین، چنانکه در ذیل محله بازار مرغ

۱. اشاره به آیه ۹، سوره النجم.

۲. اشاره به آیه ۴۶، سوره الرحمن و نازعات ۴۰ و ۴۱.

گذشت میرزا جانی^۱ است که او را چهار پسر بود:

دویمین آنها میرزا تقی است. در سال ۱۱۷۰ در شیراز متولد گشته به سمو حسب و علو نسب و قدم دودمان موصوف و به حسن خلق و وفور کرم معروف، در زمان والد ماجدش بعد از تحصیل کمالات لایقه در خدمت عم خود میرزا کاظم مشغول انجام امور دیوانی بلوکات فسا و داراب وجویم بود و بعد از وفات والدش مدت ۱۷ سال ضابط و حاکم بلوک فسا بود و در زمان حکومتش اهالی این بلوک در مهد آسایش غنودند و ارباب حاجت از نزدیک و دور از کف احسانش متمتع شدند، از علو همتش نزدیک به ۵۰۰ نفر از علما و سادات و منسوبان و نوکر و کدخدایان بلوک فسا و جمعی از معارف داراب و اصطهبانات و جهرم را دعوت به سفر زیارت آستانه مبارکه رضویه، علی صاحبها الف ثناء و تحیه، فرمود و مایحتاج هر یک را به قدر رتبه از مال خالص خود، آماده و مهیا داشت و در سال ۱۲۲۴ از قصبه فسا به عزم خراسان حرکت نمود و از طریق یزد عبور فرمود و بعد از ورود به ریاض اقدس و مشهد مقدس و فراغت از لوازم زیارت، باز از راه یزد، عود به فسا نمود و در سال ۱۰۳۱ که مطابق با کلمه «وای دریغ» است در قصبه فسا وفات یافت و از مآثر او باغ «تقی آباد» و باغ «رحمت آباد» قصبه فسا است.

خلف الصدقش میرزا فضل الله، در سال ۱۲۱۹ در قریه نویندگان فسا متولد گردید و مادام زندگانی، پیرامن امور دیوانی نرفت و تخم دینداری و خیرخواهی بندگان خدا را در دل کشته، بقدر امکان، ظلم ظالم را از مظلوم باز داشت و معیشتی به اندازه از املاک موروثه خود نمود و در سال ۱۲۷۵ وفات یافت و از مآثر او باغ «قاسم آباد»، به مسافت ربع فرسخ جنوبی قصبه فسا است و او را دو نفر پسر است.

اول آنها میرزا ابوالقاسم، در سال ۱۲۵۲ در قصبه فسا، متولد گشته در کف حمایت والد ماجدش، تربیت یافته، به اخلاق حمیده موصوف و به حسن سیرت معروف، طبعش از سباحت امور دیوانی کاره است و به ضرورت در سال ایت ثیل ۱۳۰۳ ضابطی بلوک فسا را قبول نمود و خلقی را آسوده فرمود و او را دو نفر پسر است:

میرزا فضل الله و میرزا فتح الله هر دو در مکتب خانه ادبیه مشغول تحصیل کمالات لایقه اند. پسر دویم میرزا فضل الله است: حاجی میرزا محمد تقی، در سال ۱۲۵۴ متولد گردید، تحصیل کمالات نمود، به اندازه اقتضای وقت، مقدمات علمیه را بیاموخت و در سال ۱۲۸۲ از جانب میرزا علی اکبرخان وکیل نایب و ضابط بلوک فسا گردید و بعد از وفات او که ضابط این بلوک به حاجی مشیرالملک راجع گردید، باز نیابت و ضابطی آن بلوک به حاجی میرزا محمد تقی برقرار آمد و پیوسته، بندگان خدای را از خود رضامند می داشت و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و او را چهار نفر پسر است همه ازهار حدیقه سیادت و نجابت: میرزا حسن خان و میرزا محمد حسین و میرزا محمد و میرزا ابوالحسن.

پسر دیگر میرزا تقی، سلاله سادات میرزا زین العابدین است. در سال ۱۲۲۰ در قریه نویندگان فسا متولد گردید، کسب کمالات علمیه نمود، از علوم ریاضی بهره وافر بیافت و در

۱. رک: مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲. یکی دیگر از فرزندان میرزا جانی، حاج ابراهیم مجتهد فسائی است که در سال ۱۱۷۳ متولد و در ۱۲۵۴ یا ۱۲۵۵ درگذشت و از آثار اوست: (بحر الحقایق) در فقه، (حاشیه بر معالم الاصول) و (حاشیه بر شرح لمعه)، رک: همین کتاب و (دانشمندان و سخن سرایان فارس).

اشعار فارسی و عربی و تواریخ، تسلطی تمام داشت و مادام عمر در کارهای دیوانی مداخلتی نمود و به آسایش و احترام تمام معیشتی به وسعت نمود و هرروزه و شبه، سفره طعامش برای صادر و وارد گسترده، جماعتی را اطعام می نمود و بر این منوال بساط زندگانی را برچید و در سال ۱۲۸۸ وفات یافت و از مآثر او باغ «محمودآباد» در جانب جنوبی قصبه فاس است و او را سه نفر پسر است:

اول آنها، سلاله سادات میرزا یوسف، در سال ۱۲۹۶ متولد شده، معیشتی لایق از اسلاک موروثه خود دارد.

پسر دوم و سیم مغفرت مآب میرزا زین العابدین، سلاله سادات میرزا محمودخان^۱ و میرزا قاسم خان در سال ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ [۱۲] متولد شده اند. میرزا محمودخان علاوه بر محاسن اخلاق به زیور شاعری آراسته است و در اشعار «نعمت» تخلص دارد و این چند بیت از اوست:

که سرو آرد گل و سنبل، همی بار
چو دیدم قامت و زلف و رخ یار
شکیبا چون شوم بی روی دلسدار
نچیند گل کسی بی زحمت خسار
به جان و دل ترا گشتی خریدار
که فرق از جان بود تا نقش دیوار
کمانداری کند پیوسته بیمار
بیا و از دلم این بار برردار
بود آزاد فارغ از گرفتار

مرا زین پیش بودی سخت انکار
ولکن باورم گشت و مسلسلسم
چه سان تباب آورم در هجر دلبر
نیساید نوش کس بی آفت نیش
اگر بودی به دوران یوسف مصر
ترا با نیکوان نسبت نباشد
به غیر از چشم و ابرویت که دیده است
مرا بساری است بر دل از غم تو
دلت را از دل «نعمت» خبر نیست

[و] این رباعیات از اوست:

وز گریه ابر گشت خندان لب کشت
ز آن پیش که برزند از خاک تو خشت

از فر بهار شد جهان رشک بهشت
کام دل خود از می و معشوقه بگیر

۱. میرزای نعمت از شاعران مشهور قرن سیزدهم هجری ایران است و بیشتر تذکره نویسان و مورخین این زمان از او نام برده و شاعری او را ستوده اند علاوه بر آنچه در فارسنامه ناصری آمده است، فرصت الدوله در آثار المعجم از او یاد می کند و در فسا شبی را در خانه او می گذراند و او را شخصی خوش اخلاق، کثیرالوفاق، صاحب مقامات عالیه و دارای کمالات صوریه می داند و تغزل و قطعه ای از او در کتاب خویش می آورد. او ایام شباب را در شیراز گذراند و با خانواده وصال دوستی بسیار داشت، او سفرهائی به خارج از ایران کرد: نخست به بعضی رفت و سفرش از جمادی الثانی ۱۳۰۹ آغاز شد، سفر دیگر او به عشق آباد، بخارا و سمرقند بود که از ۲۱ ربیع الاول ۱۳۱۲ آغاز شد. اشعار نعمت در دیوان غزلیات و چند دفتر دیگر فراهم آمده است که همه نسخه خط شاعر است، غزلیات در روی کاغذ آبی رنگی فرنگی تحریر شده و در اختیار استاد معظم جناب دکتر عبدالوهاب نورانی وصال است، دوم دفتر مطایبات است که به نام مکاتبات محمودی نامیده شده است، سوم جنگی است در مطایبات، و چهارم دفتری است مشتمل بر چند مثنوی در حسب حال که متعلق به جناب دکتر نورانی وصال است. مثنوی گنج زر هم در سال ۱۳۳۰ به حلیه طبع آراسته شده و مرحوم ابوالحسن فروغی بر آن مقدمه ای نوشته است و آثرا دارای ارزشی بیش از دریا و گوهرکان دانسته است و موضوع آن درباره انتونی و کلیپاتره است (با استفاده از یادداشتهای استاد معظم جناب دکتر نورانی وصال). و رک: آثار المعجم، ص ۸۷، و دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۹۱ تا ۹۳. دیوان نعمت را مصحح این کتاب، تصحیح کرده و دست اندر کار انتشار آن است.



میرزا محمودخان نعمت

ساقی قدحی که دفتسر عمر طی است
هدبار به از تخت جم و تاج کی است

خوش باش که این جهان نیرزد به دو جو
بهتسر بسود از تاج و نگین خسرو

هان لاله گلرنگ بیار، ای ساقی

چون حاصل از این زمانه معشوق و می است
یک جرعه می به نرزد اریساب خرد

از پیش و کم زمانه دل تنگ مشو
یک جام شراب از کف شیرین دهنی

صحرا همه گشت لاله زار ای ساقی

کاین چرخ همانست که همچون بهرام کرده است به گور صد هزار ای ساقی
 پسر چهارم میرزا مجدالدین محمد است: سلاله سادات و مجموع سعادات حاجی میرزا
 غیاث الدین، در سال ۱۱۴۵ در شیراز متولد گردید، در شیراز تحصیل کمالات علمیه را نمود و
 گوی سبقت را از همگنان ربود و در وقت زراعت و جمع آوری محصول از شیراز به «شیب کوه» فسا
 می رفت و در اوقات دیگر در شیراز توقف داشت و در سال ۱۱۹۰ و اندوخت یافته، به رحمت
 ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر است:

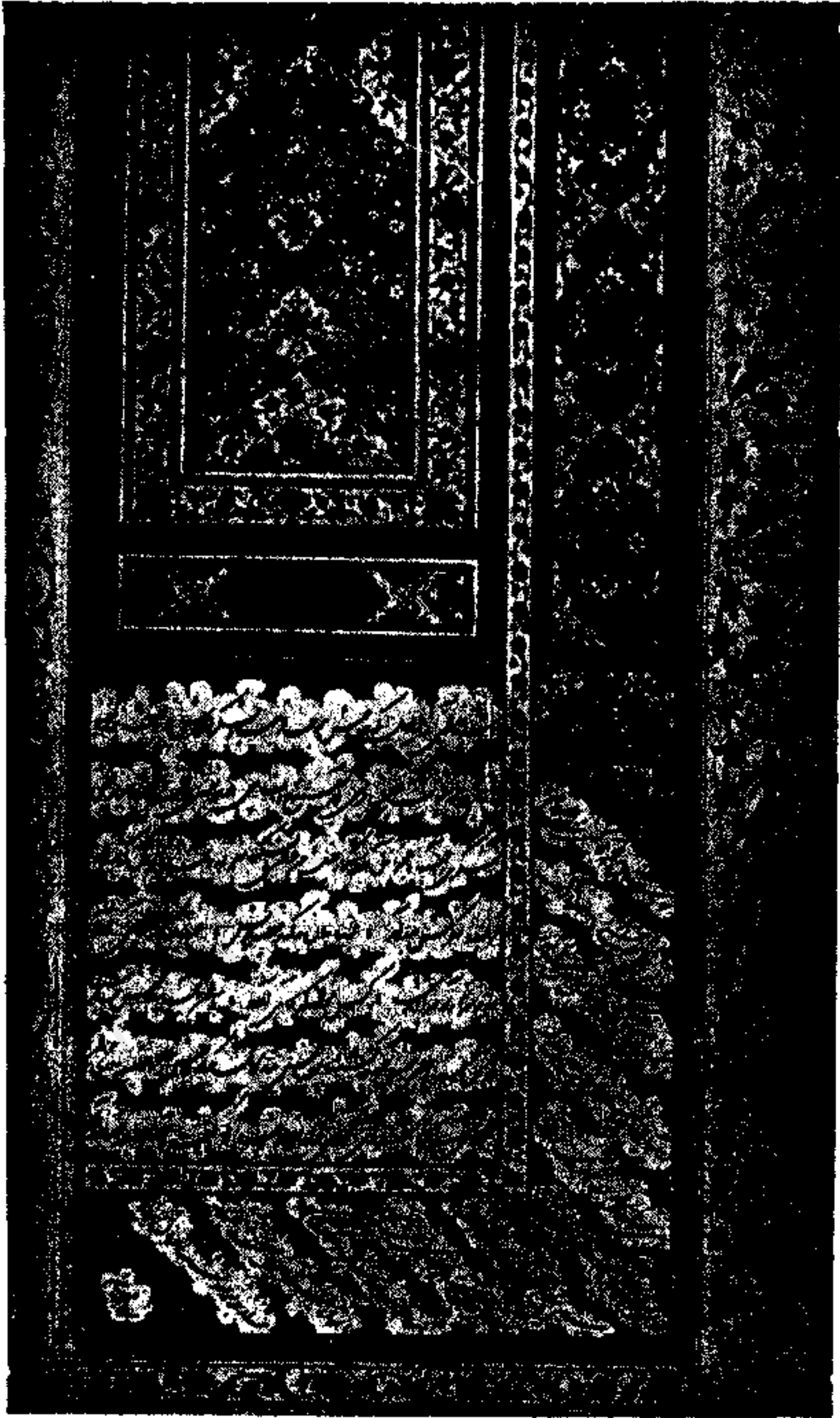
اول آنهاست: میرزا ابوالقاسم، بعد از تحصیل کمالات علمیه، به نظم املاک موروثه و
 مکتسبه خود و برادرانش پرداخت و در ناحیه «شیب کوه» فسا، چندین قنات و مزرعه احداث
 نمود و در سال ۱۲۴۱ در شیراز به مرض وبا درگذشت و او را دو نفر پسر است:
 اول آنهاست: سلاله سادات میرزا داود، در عنقوان جوانی بدرود زندگانی نمود.
 و خلف الصدقش، ادیب اریب حاجی میرزا مهدی متخلص به «ناصری» در سال ۱۲۴۵
 متولد گردید و مادام زندگانی در «شیب کوه» فسا به سرپرستی املاک خود مشغول بود و در
 سال ۱۲۹۹ در کربلای معلی وفات یافت و این چند بیت از اوست:

<p>آن پری زاده که دیوانه بنی آدم از اوست بیشتر زین نتسوان گفت که این دل چه کند راستی شکوه ز ابروی تو از کج فهمی است نه همین است غمم کسوز غم بی خبر است باز کن لب به سخن گر همه دشنام دهی چشم دل خیره ز خورشید رخس بود و ندید و حاجی میرزا مهدی را پنج نفر پسر است:</p>	<p>سخت برپای دلم سلسله محکم از اوست با غم فرقت ای دوست که عالم کم از اوست گو بزن زخم که بر زخم دلم مرهم از اوست کشته این غم که رقیب از غم من خرم از اوست در دم آخرم ای دوست غنیمت دم از اوست راه از چسب و بیفتساد به چاه ذقش</p>
--	---

سیادت و سعادت انتسابان: حاجی میرزا داود و میرزا فضل الله و میرزا محمد باقر و میرزا
 محمد صادق و میرزا محمود همه در عنقوان جوانی به سرپرستی املاک خود اشتغال دارند.

پسر دوم میرزا ابوالقاسم است: جناب مستطاب سلمان زمان و ابوذر اوان، قدوه اخیار و
 زبده ابرار حاجی میرزا علی اکبر، در سال ۱۲۲۸ در شیراز متولد گردید و تحصیل مراتب کمالیه
 نمود و از علوم دینی و مقاصد یقینیه بهره وافر حاصل فرمود و از سن ۲۵ سالگی تا کنون در
 روزهای پنجشنبه ایام سال را به ضمیمه سه ماه و ده روز از ماههای مبارک را صائم و از نیمه
 شبهای تمام سال در عبادت حی قیوم، قائم است. با بسیاری املاک با لباسهای کرباس خشن و
 غذاهای درشت زندگانی کند و زیادتیی از معیشت را در راه خدا دهد و سالها در قریه زاهدان
 فسا، توطن فرمود و در سال ۱۲۸۹ از وطن مألوف قطع علاقه فرمود و املاک موروثه و مکتسبه
 خود را بر اولاد ذکور و اناث خود قسمت نمود و ملکی را برای معیشت خود نگذاشت و از
 قریه زاهدان حرکت فرموده، در کربلای معلی منزل نمود و خانه ای برای نشیمن خود خریده،
 توطن جسته است.

و ولد الصدقش حاجی میرزا ابوالقاسم مشهور به حاجی میرزا آقا در سال ۱۲۵۶ در قریه



نمونه‌ای از خط مرحوم مهرزا سید علی فسائی

زاهدان فسا متولد گردید و کمالات لایقه بزرگ زادگان را بیاسوخت و به سرپرستی املاک خود قیام و اقدام نموده، معیشتی وسیع می‌نماید و دست احسانش به جانب ارباب حاجت باز است و در ماه ربیع دوم این سال ۱۳۰۴ در قریه زاهدان به مرض سکنه بدرود زندگانی نمود و از او سه نفر پسر که همه شکوفه بوستان نجابت و سعادتند، باقی مانده است:

میرزا محمد رضا و میرزا محمد حسین و میرزا محمد حسن، هیچیک از سن طفولیت نگذشته‌اند. پسر دوم میرزا غیاث‌الدین است: جناب مستطاب، فضایل اکتساب، علام فهم، وحید اوان، مجتهد الزمان حاجی میرزا جعفر در سال ۱۱۷۳ متولد گردید و کسب کمالات علمیه نموده به زیور اجتهاد زینت یافت و در محله میدان شاه شیراز، خانه‌ای عالی بساخت و به نشر علوم دینی اشتغال نمود و در اواخر عمر قطع علائق دنیوی نموده، از شیراز به قریه زاهدان فسا برفت و شغل خود را عبادت و بندگی ایزدمتعال قرار داد و در سال ۱۲۵۲ در قریه زاهدان به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش میرزا سید محمد، عمر خود را صرف نماز و روزه و تلاوت قرآن نماید. و ولد‌الصدقش میرزا محمد تقی در سال ۱۲۷۵ متولد گشته، تحصیل خط و ربطی نموده، چندی است سر به آستانه مبارک حضرت اسعد امجد والا ظل السلطان ادام‌الله شوکته فرود آورده، قرین افتخار آمده است:

و مرحوم حاجی میرزا جعفر را چندین نفر دیگر نواده است مانند:
حاجی میرزا محمد و میرزا ابراهیم و میرزا جعفر که هر یک معیشت خود را از املاک موروثه قرار داده‌اند.

پسر سیم حاجی میرزا غیاث‌الدین است: میرزا جواد. در سال ۱۲۸۰ در شیراز متولد گردید و در کنف حمایت عم ماجد خود میرزا کاظم تربیت یافت. رموز ضابطی و عاملی را بیاسوخت و در سال ۱۲۳۱ ضابط محال داراب گردید و تا سال ۱۲۳۷ [۱۲] برقرار بود و در محله بازار مرغ شیراز خانه وسیعی مشتمل بر چهار باب عمارت بساخت و بعد از استعفاء از ضابطی داراب، زمستان را در قریه زاهدان فسا که عموم املاک خاصه او و برادرانش بود به سر می‌برد و تابستان را در شیراز. و در سال ۱۲۴۵ در قریه زاهدان فسا، وفات یافت و از مآثر او باغ «جواد-آباد» واقع در قریه خرنجان فسا است و او را ۱۲ نفر پسر بود:

حاجی میرزا عبدالباقی، حاجی میرزا عبدالله، میرزا نصرالله، میرزا عبدالحمید، میرزا عبدالرزاق، میرزا هاشم، میرزا عبدالرحیم خان، میرزا اسدالله، حاجی میرزا حسین، میرزا حسن علی، سید علی خان، میرزا محمد خان و هر یک را پسران و نبایری باشد که اگر به شماره آنها پردازم، کار این فلامناحه به درازا کشد و از اجله آنهاست:

سلاله سادات: حاجی میرزا سید حسین خان خلف‌الصدق حاجی میرزا عبدالله، در سال ۱۲۵۲ در قصبه فسا متولد گردید و تحصیل کمالات لایقه بزرگ زادگان را نمود و پایه خط شکسته را بالا برده، در زمره خوشنویسان محسوب گردید در فنون سواری و شکاراندازی، گوی سبقت را از بزرگان این شغل ربود، سالهاست سر به آستانه مبارک حضرت اسعد امجد والا، ظل السلطان ادام‌الله بقائه فرود آورده، قرین احترام و عزت است و در سال ۱۳۰۲ به ضابطی بلوک فسا برقرار گردید.

ولد الصدقش میرزا محمد علی خان در مکتب خانه ادبیه نشسته است.
پسر دیگر مرحوم حاجی میرزا عبدالله است: میرزا سلیمان. همه چیز را جز بخت، تحصیل نمود و بسیار از دنبال بخت دوید و چون به او نرسید می گوید:

بس در طلبش کوشش بیفایده کردم چون طفل دوان از پی گنجشک پریده
و پسر دیگر حاجی میرزا عبدالله است: جناب محمد اکتساب، فضائل مآب، حاوی کمالات، جامع سعادات، جالینوس زمان، افلاطون اوان حاجی میرزا سید حسن طیب رئیس اطباء که شرح حالش در ذیل اعیان محله لب آب گذشت.

و از اجله پسران مرحوم میرزا جواد، سلالة السادات، مقرب الحضرت حاجی میرزا حسین است. در سال ۱۲۳۰ در فریه زاهدان فسا متولد گشته، تحصیل مراتب کمالیه نمود و در سال ۱۲۹۴ به ضابطی بلوک فسا برقرار گردید و در سال ۱۲۹۷ [۱۲] وفات یافت.

و خلف الصدقش حاجی میرزا هاشم و برادر ماجدش میرزا محمد در عنفوان جوانی به سرپرستی املاک موروثه خود اشتغال دارند و از اجله پسران میرزا جواد است:

سلاله سادات: میرزا عبدالرحیم خان. خط نسخ تعلیق را خوش می نوشت و چون والده ماجده اش خواهر نصیرخان و علی خان لاری بود، بیشتر اوقات را در صفحات لارستان به سر می برد و در سال ۱۲۷۳ در شیراز وفات یافت و او را سه نفر پسر است:

عالی جناب، فضائل مآب میرزا هدایت الله و میرزا حیدر علی خان و میرزا منصور خان و باقی نبایر مرحوم میرزا جواد در قریه زاهدان فسا توطن دارند.

پسر پنجم میرزا مجدالدین، میرزا احمد است. در زمان حیات والده ماجدش و بعد از وفات او، مباشر و عامل املاک موقوفه مدرسه منصوریه بود و از او چندین نییره و نییره زاده باقی است مانند میرزا محمد رضا و میرزا محمد صادق خلفان صدق میرزا نصرالله خلف میرزا صادق، خلف میرزا احمد و مانند سید علی خان خلف میرزا محمد شفیع خلف میرزا سید علی ولد میرزا احمد، هر یک معیشتی از املاک موروثه خود دارند.

پسر ششم میرزا مجدالدین محمد، عالی جاه، معلی جایگاه، مقرب الخاقان میرزا کاظم است، از ابتدای شباب به ضابطی و عاملی بلوک فسا و داراب از جانب برادر ماجد خود میرزا جانی پرداخت و بعد از وفات او سالها حاکم بلوک داراب گردید و در سال ۱۲۳۹ وفات یافت.

پسر هفتمین میرزا مجدالدین محمد، میرزا حسن والد نگارنده فارسنامه، شرح حال او در ذکر محله سردزک شیراز نوشته شد.

و از اعیان بلوک فسا سلسله مشایخ بحرینی [است] جد اعلا آنهاست: جناب مستطاب، ملک اعظم اخبارین، معلی به حلیه صدیقین، مکمل علوم اولین، متمم مقاصد آخرین، شیخ مشایخ و طود شاسخ، محدث مشهور شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرینی آل عصفور و جناب معزی الیه در کتاب ذؤلوقتین خود نوشته است: تولد من در سال ۱۰۷۰ اتفاق افتاد و بعد از سن طفولیت با آنکه جزیره بحرین از هجوم طایفه عتوب و خوارج، شوریده و بیشتر اهلس پراکنده بود، باز به قدر وسع و طاقت در امر تحصیل علوم، ساعی بودم و چندین کتاب ادب و فقه و حدیث و کلام را خواندم و در بین به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشتم تا آنکه طایفه افغان بر پادشاه زمان، شاه سلطان حسین، غلبه کرده، دولت عجم را تصاحب نمودند و

دست عجم از جزیره بحرین بریده گردید و راه زندگانی بر من تنگ آمد، پس از بحرین فرار کرده، داخل بلاد عجم شدم و مدتی در کرمان توقف کردم پس عود به شیراز نمودم و حاکم شیراز میرزا محمد تقی بود که بعد از ترقیات، در مراتب دیوانی او را تقی خان گفتند، در احسان و انعام را بر من بساز بداشت و به انعام و احسانش مدتی در مهد آسایش غنودم و چندین رساله تصنیف و تالیف نمودم که سخط و غضب سلطان یعنی نادرشاه به تقی خان و اهالی شیراز رسید و تر و خشک را بسوخت و اهلش را کشتند و اموالش را بردند و زنانش را اسیر نمودند، پس به دهشت و تحیر به قصبه فسا رفتم و میرزا محمد علی حاکم آن قصبه، محبتها فرمود و محل زراعت به دستم داد و به آسایش مشغول زراعت گشتم و شروع در تصنیف و تالیف کتاب حدائق فاضله نمودم و تا باب اغسال [را] نوشتم که بلیه بر بلوک فسا وارد آمده، اهلش را متفرق نمودند و میرزا محمد علی حاکم فسا را کشتند، لابد از فسا به قصبه اصطهبانات رفتم و مصمم سفر عتبات عالیات گشتم پس به توفیقات خالق، از اصطهبانات حرکت کرده، وارد کربلای معلی شدم و رحل اقامت را انداختم پس مشغول تدریس و تالیف و تصنیف شدم و لله الحمد کتاب حدائق و چندین کتاب دیگر را تمام کرده به یادگار گذاشتم و وفات جناب شیخ یوسف در سال ۱۱۸۷ در کربلای معلی از مرض طاعون اتفاق افتاد، چنانکه گفته اند:

مذغبت عن عین الانام فکلنسا
 یعقوب حزن غاب عنه یوسف
 ققضیت واحدی الزمان فأرخوا:
 «قصرحت قلب الدین بعدک یوسف»^۱

و خلف الصدقش جناب مستطاب علام فهام، قدوه فضلی انام و عمده علماء، ادیب معجد شیخ محمد بحرینی، چون والدهاش از اهل فسا بود، بعد از هجرت والد ماجدش در ناحیه ششده فسا متوطن گردید و میرزا جانی عم حقیقی نگارنده این فلامنامه در حق جناب شیخ محمد، احسان فرمود و مزرع چهارجفت گاو از مزرعه «کت نوششده» و مزرعه سوردی و دهشیب نوبندگان و دولت آباد غیاث آباد از املاک خاصه خود و برادرانش به جناب شیخ محمد بخشید و رجوع معاملات شرعیه نواحی داراب و فسا را با او بداشت و سالها به نشر علوم دینی مشغول بود و از مآثر آن جناب کتاب منیة الطالب در علم نحو، در سال ۱۱۵۷ تصنیف کرده است و در سال ۱۱۹۰ واند وفات یافت.

و خلفان صدقش، جنابان مستطابان فریدان وحیدان، غنیان از تعریف، مستغنیان از توصیف، مخبران احادیث نبویه، وارثان موارث علویه، افضلان اعلمان، متوسلان بلطف ربهما۔ الولی حاجی شیخ موسی و شیخ عبدالعلی در قریه ششده فسا، در خدمت والد ماجد خود تحصیل مراتب علمییه را نمودند، پس از فسا شد رحال به جانب بحرین که وطن اجدادی آنها بود، فرموده، مدتها در خدمت علماء، تکمیل علوم نمودند و به زیور اجتهاد آراسته گشته، عود به قصبه فسا نمودند، پس جناب حاج شیخ موسی به شیراز رفته، لوای فضیلت را برافراشته، مرجع فضلا و علماء

۱. از آنگاه که از چشم مردم پنهان گشتی، ما همگی به سان یعقوب اندوهگین هستیم که یوسف از او پنهان گشته است.

۲. تو درگذشتی چون یکی از ابناء روزگار و مردمان تاریخ این ماجرا را چنین گفته اند: (ای یوسف تو پس از خود قلب دین را زخمناک ساختی).

گردید و خانه خرید و تا آخر زمان زندگانی در مسجد جامع جدید شیراز مشهور به مسجد نو به امامت و تدریس و فتاوی مشغول بود و در سال ۱۲۴۰ واند به رحمت ایزدی پیوست.
و خلفان صدق مرحوم حاجی شیخ موسی، فضائل اکتسابان، تقوی دثاران شیخ سلیمان و شیخ محمدعلی در قصبه فسا، نشو و نما نموده، پس به شیراز برقتند و به حسب قابلیت و استحقاق هر یک بعد از دیگری به امامت جماعت در مسجد مرحوم حاجی هاشم مشهور به مسجد حاجی قوام مشغول بودند.

و خلف الصدق شیخ محمدعلی جناب شیخ علی است، در شیراز توطن دارد.
پسر دیگر مغفرت مآب حاجی شیخ موسی حاجی شیخ ابراهیم است. از اول زندگانی تا سال وفات، همیشه در قصبه فسا متوطن بود و امامت مسجد جامع فسا را می نمود.
و خلف الصدقش شیخ موسی مشهور به شیخ آقا بزرگ نعم الخلف آمده، در قصبه فسا توطن دارد.

و جناب مستطاب مجتهد الزمان، حاج شیخ عبدالعلی بعد از مراجعت از بحرین در قصبه فسا توطن نموده، مادام عمر به ترویج شریعت و نشر فتاوی و قطع مرافعات شرعیه پرداخت و در سال ۱۲۶۰ واند به رحمت ایزدی پیوست.
و نیره آن جناب، فضائل و کمالات اکتساب شیخ محمد رضا است. در عنفوان جوانی، گوی فضیلت را از همگنان ربوده است.

و از جمله سلسله مشایخ بحرینی است: جناب مستطاب، علامه زمان و فرید اوان، قدوه محدثین، صفوة مدرسین شیخ حسین بن شیخ محمد برادر اعیانی غفران مآب، شیخ یوسف آل عصفور و جناب شیخ یوسف کتاب ذلوثین را برای اجازه جناب شیخ حسین و برادر اعیانی او جناب مجتهد الزمان شیخ [] نوشته است و جناب شیخ حسین در خدمت عم ماجد خود و سایر علمای بحرین تحصیل کمالات علمیه نموده، سرآمد فضلالی عصر خود گردید و مدتها در قصبه فسا توقف داشت پس به قصبه اصطهبانات رفته، رحل اقامت را بینداخت و در سال ۱۱۹۰ هم در آنجا وفات یافت و قبرش زیارتگاه آن سامان است و جناب مستطاب نادره زمان و علامه اوان آفاسید جعفر کشفی اصطهباناتی مشهور به «دارابی» که شرح حالش در ذیل بلوک اصطهبانات گفته شد دخترزاده جناب شیخ حسین بحرینی است و از مآثر آن جناب رساله تحفة التجار [است] که به خواهش آقا عبدالحسین تاجر شیرازی جد امی والده ماجده نگارنده این فارسنامه نوشته است.
و خلف الصدق شیخ حسین، جناب مستطاب قدسی اکتساب، صاحب درایت، جامع روایت، عالم کامل و زاهد فاضل، مجتهد الزمان شیخ ابوالحسن است. در سال ۱۲۲۰ در قصبه فسا به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش جناب مستطاب جامع ریاستین علمیه و عملیه، حاوی فضیلتین عقلیه و نقلیه عین الانسان و انسان العین حاجی شیخ حسین، مادام عمر جز رضای الهی را نخواست و قدسی در غیر شاهراه بندگی نگذاشت، مدتها در شیراز و اصفهان تحصیل کمالات نفسانیه نمود و گوی سبقت را از همگنان ربود، پس عود به قصبه فسا فرمود و به لوازم عبادت ایزد متعال پرداخته به معیشتی ضنکاء گذران نمود و در سال ۱۲۷۵ به رحمت ایزدی پیوست.
و خلف الصدقش جناب مستطاب، فضائل و کمالات اکتساب، زاهد عادل و عالم فاضل

حاجی شیخ موسی در مراتب زهد و تقوی سرآمد زهاد و عباد است. در سال ۱۲۵۳ در قصبه فسا متولد گشته و هم توطن نمود. عمری را در وظائف طاعات و عبادات به پایان می‌رساند، اللهم متعه فیما یتناه.

و از سلسله‌های قدیمی فسا، سلسله مشهوره به طایفه آخوندی است. جد اعلای آنها آخوند ملا امین و خلف‌الصدقش آخوند حاجی ملا محمد به لقب شیخ الاسلامی بلوک فسا ملقب بود.

و خلف‌الصدقش آقا سدا الله مشهور به ملا باشی به لقب شیخ الاسلامی بلوک فسا به ارث و استحقاق ملقب بود و مادام زندگانی قطع رشته تشاجر و ترافح بین الانام را می‌نمود و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و او را سه نفر پسر است:

شیخ محمد ملا باشی و میرزا سلیمان ناظم‌العلما و میرزا محمد جعفر نقیب همه در عنفوان جوانی باقیند.^۱

و از سلسله علمای فسا طایفه قاضیه‌هاست. جد اعلای آنها جناب قدوه علما و زیده فضلا میرزا حسین قاضی جهرمی است. در حدود سال ۱۲۸۵ از قصبه جهرم به قصبه فسا آمده، رحل اقامت افکنده به قاضی فسا مشهور گردید.

و خلف‌الصدقش فضائل اکتساب، فرید زمان میرزا احمد قاضی نعم‌الخلف آمده، به جای پدر نشست و سالها قضاوت نمود و در سال ۱۲۸۲^۲ به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش میرزا علی صدر به کمالات صوری آراسته و گاهی از روی تفنن شعری گفته است و این چند بیت از او ثبت گردید:

نترسد از ملامت آنکه مست عشق جانان است غریق بحر عمان را چه پروائی ز باران است
به جان تو که گریبی تو به صحن گلستان باشم گلستان گلختم در چشم و گل خار مغیلان است

و ولدالصدق میرزا علی صدر میرزا محمد است. در عنفوان جوانی در شیراز مشغول تحصیل مراتب علمیه است.

و از علمای بلوک فسا است: عالی جناب فضائل و کمالات اکتساب، باحث دلائل، مجمع فضائل، مرجع خواص و عوام میرزا جواد شیخ الاسلام خلف‌الصدق عالی جناب، تقوی دثار و عبادت‌شعار، آخوند ملا محمد صادق نوبنده‌گانی. سالها در شیراز تحصیل مراتب علمیه نمود پس به اجازه غفران مآب حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری برای قطع تشاجر دعاوی شرعیه به قصبه فسا برفت و به لقب شیخ الاسلامی برقرار گردید.

و برادر فرخنده‌گهرش میرزا حسن خان کتابدار باشی خط شکسته را از خوشنویسان درست‌تر

۱. مرحوم حجة الاسلام محمد جعفر فاخری (۱۲۹۰ تا ۱۳۴۹) در پایان کتاب منظوم خود به نام سراًة‌المحبوب یا آئینه یومنی (ص ۲۷۱) می‌نویسد: (میرزا محمد جعفر نقیب، لقب دیگرش شیخ الاسلام بود و از او یک فرزند به جا مانده که میرزا اسدالله فخرالاشراف فاخر، متوفی در سال ۱۳۶۰ قمریه می‌باشد و این مرحوم والد این بنده کمترین میرزا محمد جعفر فاخری فسوی است).

۲. این تاریخ مورد تردید است زیرا پدر وی در سال ۱۲۸۵ به فسا آمده و میرزا احمد به جای پدر نشست و قضاوت کرده و طبعا نباید در ۱۲۸۲ درگذشته باشد.

نوشته به کمالات صوری و معنوی آراسته است، سالهاست سر به آستانه مبارکه حضرت اسعدوالا، ظل السلطان ادام الله شوکته فرود آورده، قرین افتخار و مباحات است.

و از اعیان بلوکک فسا سلسله حاجی محمدحسین صحرارودی است که اباعن جد مالک اسلاک قریه صحرای رود فسا بوده و هستند، حاجی محمد حسین را چهار پسر بود اول آنها حاجی علیرضا صحرارودی است و خلف الصدقش حاجی میرزا فتح الله خلف الصدقش میرزا علی رضا، والده مرحومه اش دختر آقامیرزا محمد حاکم بلوکک فسا است. وفات مرحوم حاجی علی رضا در سال ۱۲۵۴ است و وفات مرحوم حاجی میرزا فتح الله در سال ۱۲۶۰ و اند.

پسر دویم و سیم و چهارم حاجی محمدحسین حاجی علی نقی و حاجی عبدالجواد و حاجی عبدالکریم است. مادام زندگانی جز رضای خدا را نخواستند و در بندگی ایزد متعال عمری را به پایان رسانیدند.

و خلف الصدق مرحوم حاجی علی نقی است حاجی آقامحمد. سالهاست در عتبات عالیات سجاور گشته به عبادت خدای تعالی عمری را به سر می رساند.

و ولد الصدقش حاجی میرزا سید علی است و چون والده اش دختر غفران مآب، سلاله سادات آقامیرزا محمد است، او را حاجی میرزا سید علی گفتند.

و خلف الصدق حاجی عبدالجواد، عالی جاه، خلاصه الاشباه حاجی میرزا محمد تقی صحرارودی است. به احترام و عزت از اسلاک موروثه خود معیشتی می نماید.

و از اعیان بلوکک فسا آقاعلی خلف آقا شجاع است از بدایت عمر در قصبه فسا متوطن گردید و از احسان و انعام میرزا تقی فسائی، معیشتی به آسایش نمود و گاهی شعری گفته است و این دو بیت از او نوشته گردید:

از رفتنت ای نوگل نورفته به خاک
غمگین ز تو بازماندگان توبه دهر
شادند جهانی و جهانی غمناک
شادان ز تو پیش رفتگان تو به خاک

و این بلوکک مشتمل است بر ۰ ۴ قریه:

اکبرآبادششده: ۶ فرسخ و نیم در شرق شهر فسا است.

۱. در تقسیمات مربوط به سال ۱۳۲۹ فسا از ۸ دهستان تشکیل شده بود که: ۱) دهستان حوبه شامل ۱۴ ده بوده است به اساسی: آب گرم، آب نارک، اکبرآباد، بانیان، تیشگان، چشمه آب گرم، خیرآباد، دشت احمد، صفاد، فیروزاد، برد، کوشک قاضی، کوشک بانیان، کهنکویه. ۲) دهستان رونیز شامل ۱۳ ده به اساسی: بدور، تاج آباد، تنگ کرم، حسن آباد، دهویه، رونیز علیا، رونیز سفلی، شهرستان، شمس آباد، علی آباد، عباس آباد، کچویه، نشر. ۳) دهستان جنگل شامل ۱۱ ده به اساسی: بقابری، پانعل، حسین آباد، خیرآباد، زیادآباد، سلبگر، علی آباد، کمال آباد، معین-آباد، وکیل آباد، هاشم آباد. ۴) دهستان صحرارود شامل ۷ ده به اساسی: دستجه، سعدآباد، شصتکان، شورجه، صحرارود، قنات نو، محمدآباد. ۵) دهستان شیب کوه شامل ۲۰ ده به اساسی: احمدآباد، پیشه زرد، پومه زاهدان، حسین آباد، خرنجان، رحیم آباد، زاهدان، ستان، سده، سراوان، فدشکویه، قاسم آباد، کنکان، کمال آباد، کوشک زاهدان، میانده، ملک محمد رضا، نصیرآباد، نظرآباد، هارون سکر. ۶) دهستان نویندگان شامل ۱۰ ده: باقرآباد، باباشیخ علی، پانعل، توچنگ، جعفرآباد، جلیان، ده شیب، دولت آباد، دودج آباد، صدرآباد، غیاث آباد، مهدی آباد، موردی، نویندگان، واصل آباد. ۷) دهستان ششده شامل ۱۲ ده به اساسی: اکبرآباد، پومه ششده، تنگ مجد، حسین آباد، دولت آباد، ششده، شورابه، علی آباد، فیض آباد، قادرآباد، نظام آباد، وکیل آباد. ۸) دهستان قره بلاغ شامل ۹ ده به اساسی: اسیر حاجیلو، چرغه، دیندارلو، دارا کویه، دوگان، زنگنه، غلباش، قاسم آباد، کبک آباد، جمعا ۱۰ ۱ ده.

- ۱ کبرآباد شهر: فرسخی در شمال شهر فسا است.
- ۲ بالا کوه: نام جلگائی است که شهر فسا در آن افتاده است.
- ۳ بانیان: به مسافت کمی میانه شمال و مشرق شهر فسا است.
- ۴ بقابری: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر فسا است.
- ۵ بیدک: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر فسا است.
- ۶ تنگ کرم: ۳ فرسخ شمال شهر فسا است.
- ۷ چغاد: نیم فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر فسا است.
- ۸ جلیان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
- ۹ جنگل سمو: صحرائی است که بقابری و حسین آباد و بیدک در آن افتاده است.
- ۱۰ حسین آباد ششده: ۶ فرسخ کمتر مشرقی شهر فسا است.
- ۱۱ حسین آباد سمو: ۵ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب شهر فسا است.
- ۱۲ خیرآباد: نیم فرسخ جنوبی شهر فسا است.
- ۱۳ درا کوه: ۱۰ فرسخ مشرقی شهر فسا است.
- ۱۴ دریمی: نام محله ای است از شهر فسا.
- ۱۵ دستجه: نیم فرسخ در جنوب شهر فسا است.
- ۱۶ ده پائین: ۵ فرسخ شمالی شهر فسا است.
- ۱۷ ده بالا: ۶ فرسخ شمالی شهر فسا است.
- ۱۸ ده دسته: همان «دستجه» است.
- ۱۹ دهوا: ۵ فرسخ ونیم شمالی شهر فسا است.
- ۲۰ رونیز پایین: همان «ده پائین» است.
- ۲۱ رونیز بالا: همان «ده بالا» است.
- ۲۲ زاهدان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
- ۲۳ سعدآباد: ۱ فرسخ ونیم جنوبی شهر فسا است.
- ۲۴ سنان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
- ۲۵ شستگان: فرسخی کمتر میانه مشرق و جنوب شهر فسا است.
- ۲۶ ششده: ۶ فرسخ کمتر مشرق شهر فسا است.
- ۲۷ شیب کوه: ناحیه ای است میانه جنوب و مشرق شهر فسا.
- ۲۸ صحرارود: فرسخی بیشتر در جنوب شهر فسا است.
- ۲۹ صحرای قره بلاغ: ۴ فرسخ مشرقی شهر فسا است و قصبه آن «ششده» است.
- ۳۰ صحرای گربایگان: میانه جنوب و مشرق شهر فسا است و قصبه آن «زاهدان» است.
- ۳۱ صغاد: همان «چغاد» است.
- ۳۲ علی آباد ده شیب: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است در سال ۱۲۹۶ احداث گردید، ملک میرزا سید علی و میرزا جواد پسران نگارنده این نامنامه است.

۱. (دهویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲. (شستگان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۶.

علی آباد ممون: ۶ فرسخ بیشتر شمالی شهر فسا است.
 غیث آباد: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 فدشکویه^۱: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 فسا: همان قصبه «فسا» است که شهر فسا گویند.

فیروزآزادمرد: به مسافت کمی جنوبی شهر فسا است و آزادمرد نام کسی است که در زمان فرمانروائی محمد بن یوسف ثقفی، بر خطه فارس، حاکم بلوک فسا بود چنانکه در گفتار اول این فارسنامه گذشت و فیروز کسی را گویند که حاجاتش برآمده و مظفر و منصور باشد و در زبان فارسی لقب و صفت گاهی بر اسم مقدم می‌دارند مانند بلند آسمان و سیاه کوه.
 قره بلاغ: همان صحرای قره بلاغ است.

قصر کرم: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق فسا است و از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است و تا کنون به وقفیت و تولیت آن برقرار داد واقف در تصرف نگارنده این فارسنامه ناصری است. در سال ۹۸۰ این ملک در تحت وقفیت درآمد است.

کچو: ۳ فرسخ کمتر شمالی شهر فسا است.
 گربایگان: همان صحرای گربایگان است.
 کنگان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 کوشک بنیان^۲: به مسافت کمی مشرقی شهر فسا است.
 کوشک قاضی: همان «قصر کرم» است.
 کهنکان^۳: ربع فرسخ مشرقی شهر فسا است.
 محمدآباد: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 ممون: همان جنگل مموست.

موردی: ۴ فرسخ مشرقی شهر فسا است در جانب مشرقی موردی دره کوهی است که از دو جانب آن، چندین شبستان مانند، به درازای و پهنای چهل ذرع از کوه را خالی کرده و ستونهای سنگی که سر آنها به سقف شبستان و پایه آنها بر کف شبستان چسبیده از سنگ درآورده‌اند و معلوم نمی‌شود که بتکده یا دخمه مجوس بوده است.

میان ده: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 نصیرآباد: ۵ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 واصل آباد: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 نوپندگان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 هارم: ۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.

۱. از این روستاست حاجی ملا محمد تقی فدشکوئی که در دوره تالیف آثار العجم در مدرسه خان مدرس بود و در فنون

ادیبه و فقه و اصول صاحب مقامات. آثار العجم، ص ۱۰۴.

۲. (کچویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۶.

۳. (کوشک بنیان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۶.

۴. (کهنکویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۶.

[۲۶] - بلوک فلاحی

نام قدیمی آن «دورق» است ناحیه وسیعی از گرمسیرات فارس میانه شمال و مغرب شیراز است. برای مجاورت دریا، هوایی گرم و بسیار تر دارد و درازی این بلوک از قریه «شاه عبدالله» که در قدیم شهر ماه‌رویان^۱ بود تا «محمره» ۳۵ فرسخ، پهنای آن از «چم صابی» تا «بندر معشور» ۹ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به نواحی کوه‌گیلویه و از سمت شمال به نواحی اهواز عربستان^۲ و از طرف مغرب به نواحی بصره و از جانب جنوب به دریای فارس، در زمان قدیم بیشتر این نواحی از رودخانه زیدون و رودخانه جراحی که شرح هر یک در عنوان رودخانه‌ها بیاید، کشت و زرع می‌شد و اکنون بندهای این دو رودخانه شکسته و کشت و زرع این بلوک دیمی گشته، جز حومه قصبه فلاحی که هر ساله بر رودخانه جراحی بندی از خاک و خاشاک بسته، هزاران هزار من برنج به عمل آورند و بیشتر اهل این بلوک اعراب بنی کعبند که در میان عوام به «چعب» شهرت یافته‌اند. شیخ سلمان، رئیس طایفه بنی کعب، از والی بغداد رنجیده در سال ۱۱۷۰ با تمام طایفه بنی کعب که از ۴۰۰۰ خانوار بیشتر بودند، از حوالی بغداد خارج گشته، در نواحی دورق فارس توقف نمودند و محمد آقا سلام آقاسی از جانب عمر پاشا والی بغداد خدمت حضرت کریم خان و کیل^۳ طاب‌نراه آمد و از تطاول و دست‌اندازی بنی کعب در اطراف بصره، شکایت نمود و حضرت وکیل وعده داد که آنها را یا تنبیه می‌کنم یا روانه خاک روم می‌دارم و چون حضرت معزی‌الیه زمان مراجعت از لرستان فیلی به شهر شوشتر رسید، طایفه بنی کعب خائف گشته، در زورقها نشسته، در دریا پراکنده شدند و عریضه خدمت کریم خان فرستادند و بعضی تعهدات نمودند و برای اتحاد مذهبی مسؤول آنها مقبول گردیده، عود نموده، در نواحی دورق رحل اقامت افکندند و تاکنون تمام آن نواحی را در تصرف دارند و این طایفه جز اولاد شیخ سلمان مسطونه را به ریاست و بزرگی خود نخواهند و هر کس از نسل شیخ سلمان حاکم آن نواحی شود او را شیخ المشایخ گویند و در این زمان منصب شیخ المشایخی طایفه بنی کعب و حکومت نواحی فلاحی، شیخ جعفرخان خلف‌الصدق شیخ فارس خان شیخ المشایخ خلف‌الصدق شیخ غیث‌خان شیخ المشایخ برادر شیخ سامرخان شیخ المشایخ نواده شیخ سلمان شیخ المشایخ طایفه بنی کعب است و برای عادت قدیمی این طایفه به صحرانشینی تاکنون، پساتین و نخلستانی درست ندارند و در زمان سابق قصبه این بلوک را «دورق» می‌گفتند و چون طایفه بنی کعب در حوالی این قصبه بنای کشت و زرع را گذاشتند نام آن تغییر یافته، «فلاحی» گفتند که مأخوذ از فلاحت به معنی زراعت است و جماعت بنی کعب آنچه از اعیان و مشایخ اند در قصبه فلاحی در خانه‌های از گل و چوب مسکن دارند و هر که رعیت و پیشه‌ور زراعتکار است، به عادت قدیمی خود در زمستان و تابستان در چادرهای سیاه به سر برده، معیشت نمایند. و جناب سستطاب علامه دوران و مجتهد زمان شیخ محمدتقی دورقی نجفی از این بلوک

۱. در متن: (ماه‌رویان) - ر.ک: آثار شهرهای بامستانی سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان، ص ۱ تا ۱۲.

۲. منظور سرزمین‌های عرب‌نشین ایران در ناحیه خوزستان است.

۳. ر.ک: فارسنامه ناصری، ج ۱: حوادث سال ۱۱۷۸.

برخاسته است و وطن خود را نجف اشرف قرار داد و صاحب کتاب تکمله اهل الاهل آورده است که شیخ محمدتقی دورقی از اعلام فضلا و افراد علماست، جامع علوم عقلیه و نقلیه و صاحب تحقیق رائق و ذهن فائق بود، آوازه علم و فضل او در عراق عرب اشتهار تمام داشت و علمای امصار، از آن جناب اخذ علوم می نمودند و علامه دهر، آقاسید مهدی طباطبائی بحر العلوم [در] خدمت شیخ محمدتقی کسب مراتب علمیه را نموده است و در حدود سال ۱۱۰۰ و اندک وفات یافت. و عرض قصبه فلاحی یعنی دورق، از خط استوا ۳ درجه و ۳۰ دقیقه، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۴۸ درجه و ۰۵ دقیقه است و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است و نزدیک به ۷۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوک مشتمل است بر ۴ ده آباد:

بحریه^۱: ۲۰ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

بزی^۲: فرسخی میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

بغدادی: ۱۸ فرسخ مشرق «فلاحی» است.

بندر معشور: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

بندر هندیان: ۲۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

بودیان: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

بهمن شیرو: در دهنه دریای فارس ۸ فرسخ جنوبی «فلاحی» است.

تکیه^۳: ۲۲ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

جراحی: ناحیه ای است در جانب مشرقی «فلاحی» که رودخانه جراحی از میان آن می گذرد و قصبه آن «خلف آباد» است.

چم تنگ^۴: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

چم خلف عیسی: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

چم صابی^۵: ۱۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فلاحی» است.

چم مراد: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

چهل منی: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

جیری^۶: ۱۹ فرسخ میانه مشرق و جنوب «فلاحی» است.

هدامه^۷: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

خلف آباد: ۱۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فلاحی» است.

داب المیزان: ۶ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

۱. از توابع دهستان هندیجان، رک: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲. (بوزی). از توابع دهستان بوزی. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳. (تجیه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

۴. (چم تنگو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

۵. (چم صبی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۸.

۶. (جیری علیا و جیری سفلی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

۷. (هدامه علیا و هدامه سفلی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

- دامن رود: ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
- دریبهک: ۱۹ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
- دورق: همان بلوک و قصبه «فلاحی» است.
- دهمطلب: ۱۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فلاحی» است.
- دهملا: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
- ریحانه: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
- زبید: ۵ فرسخ مشرقی فلاحی است.
- سبله: ۸ فرسخ مغربی «فلاحی» است.
- سحاب: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
- سرآسیاب: ۲۰ فرسخ مشرق «فلاحی» است.
- سرحانی: ۲۲ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
- سرخره سفلی: ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
- سرخره علیا: ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
- سلمانی: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «فلاحی» است.
- سه دیره: ۱۰ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
- شاه عبدالله: نام مشهد اسامزاده شاه عبدالله است که در شهر ماهرویان ویرانه افتاده است و چند خانوار از خدمه در آن سکنی دارند.
- شهر ماهرویان: در روزگارهای پیش، شهری بود در کنار دریای فارس، به مسافت ۱۴ فرسخ در جانب جنوبی بهبهان و ۲۸ فرسخ در جانب میانه جنوب و مشرق فلاحی، سالهاست ویرانه گشته، جز بلندی و پستی در آن باقی نمانده است، آنچه را ازین شهر دریا فرا گرفته در وقت جزر دریای یعنی بازگشتن آب از ساحل، شالده‌های مسجد و بازارها که از سنگ و ساروج ساخته‌اند، نمایان گشته، شناخته شود و شهری را از رودخانه زیدون کوه گیلویه، جدا کرده‌اند و چون به کوه و ماهور رسیده‌اند، قنات فراخی که گنجایش ده‌سنگ آسیاب گردان آب داشته، کنده، آب را گذرانیده، وارد صحرا و داخل این شهر نموده‌اند و اکنون شهرش منظم و قناتش انباشته است.
- عبادالله: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است
- فلاحی: همان قصبه این بلوک است.
- قصبه: ۱۴ فرسخ جنوبی «فلاحی» است.
- قلعه سیدرمضان: ۱۲ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
- قلعه عطیه: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
- قلعه نو: ۱۹ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
- قلندری: ۲۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

۱. (ده ملا بزرگ و ده ملا کوچک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲. در حاشیه آمده است: (ذکر مسافرت حکیم ناصر خسرو علوی به شهر ماهرویان در ذیل بلوک کوه گیلویه بیاید).

و رک: آثار شهرهای باستانی خلیج فارس و... ص ۱ تا ۱۲.

کره^۱: ۱۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 کوت محلی^۲: ۱۹ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
 گوراب^۳: ۲۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 ماهرویان^۴: همان شهر ماهرویان است.
 محمره^۵: ۹ فرسخ مغربی «فلاحی» و ۷ فرسخ مشرقی شهر بصره است.
 معشور^۶: همان بندر معشور است.
 ناصرآباد^۷: ۱۹ فرسخ میانه مشرق و جنوب «فلاحی» است.
 هندیان^۸: همان بندر هندیان است.
 بلوک قومستان^۹: نام ناحیه‌ای است از نواحی لارستان که گفته شود و قصبه این ناحیه «گاوبندی» است.

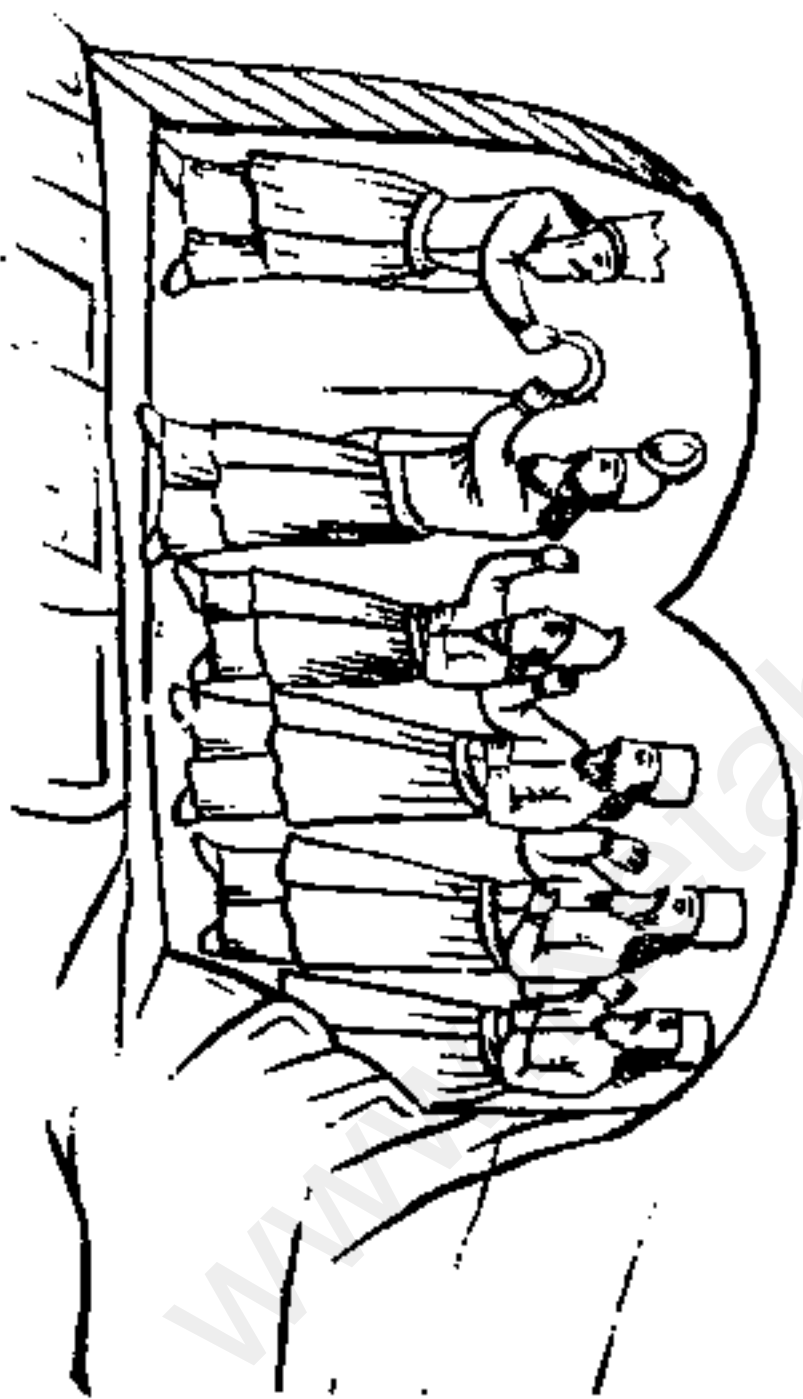
[۴۷] - بلوک فیروز آباد

جنوبی شیراز افتاده، آخر سردسیرات و اول گرمسیرات فارس است، هوائی در کمال اعتدال و آبی در نهایت گوارائی دارد، گلهای بهاری این بلوک ضرب المثل است؛
 ز بس گلهای گوناگون، چمن چون صحف انگلیون^۱
 تو گوئی فرش سقلاطون، صبا، گسترده در سرعی
 ز بس لاله ز بس نسرین، دمن رنگین چمن مشکین
 ز بوی آن ز رنگ این، هوا دلکش، زمیسن زیبا
 چه در هامون چه در بستان، صف اندر صف گل و ربیعان
 ز یک سولاله نعمان، ز یک سونرگس شهلا
 درازی این بلوک از قریه «جادشت» تا «خرقه رسول» ع فرسخ، پهنای آن از «کوشک» تا «دهیلم» ۲ فرسخ کمتر. محدود است از جانب مشرق به بلوک میمند و از سمت شمال به بلوک خواجه و از طرف مغرب به بلوک فراشبند و از جانب جنوب به بلوک اربعه. در باغهای فیروزآباد،

۱. (کره‌پا)؟ جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۲۰.
۲. (کوت مهنا)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۲۰.
۳. صورت درست این نام (ماهرویان). رک: آثار شهرهای باستانی، ص ۱ تا ۱۲.
۴. (هندیجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۲۰.
۵. در مجمل التواریخ، ص ۶۱: (فیروزآباد). حمزه در سنی بلوک الارض می‌نویسد: همان اردشیر خوره (: کوره) است که (گور) نیز خوانده می‌شده است ص ۳۴، چاپ برلین. اما این بلخی، ص ۶۰، چاپ کمبریج: فیروزآباد را از توابع اردشیر خوره می‌داند. فردوسی بنای این شهر را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهد و می‌گوید اردشیر آنرا (گور) نامید. شاهنامه، ج ۷، ص ۴۴۵، بیت ۴۴۵. رک: نزهة القلوب، ص ۱۱۸، چاپ لسترانج: همان (جور) است. و رک: آثار المعجم، ص ۱۱۱. و مقدمه همین کتاب شهرستانهای فارس در شاهنامه فردوسی.
۶. شکل مانوی کلمه که ماخوذ از یونانی است به معنی انجیل و نام کتابی از مانویان که ظاهرا باید همان (انجیل‌هی) باشد که آنرا از مانوی می‌دانند.



صورت‌های اول تنگه فیروزآباد



صورت‌های میان تنگه فیروزآباد

درخت سردسیری و گرمسیری بسیار تنومند و بارور و خوش ثمر و مرغهای خوش آواز باشد:

همی نشاط کند بلبل اندر او گوئی
 درخت نارنج از خامه گوئیا شنگرف
 چغانه دارد در کام و در گلو مزمز
 بریخته است کسی، مشتمت در زنگار
 بخور مشک برآید همی ز شعله نار

فواکه ربیعی و اثمار خریفیش در طعم و لطافت و گوارائی ضرب المثل است؛

سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی
 تا نه تاریک شود سایه انبوه درخت
 عقل عاجز شود از خوشه رنگین عنب
 گو نظر باز کن و خلقت نارنج بین
 هم بر آن گونه که گلگونه کند روی نگار
 زیر هر شاخ چراغی بنهد از گلنار
 فهم قاصر شده از حقه یاقوت انار
 ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار^۱

گل سرخ این بلوک را در رنگ و بو، ستایش کرده، گفته اند:

روی و بوی یار من گوئی گل جوری است آن
 رنگش ندارد هیچ گل، بویش ندارد هیچ مل

«جور» معرب «گور»، نام قدیمی فیروزآباد است و در این بلوک شکار سردسیری و گرمسیری جز آهو و مرغ کبک انجیر فراوان است، زراعتش از همه جای فارس بهتر شود، شلتوکش از هر یک من تخم، صدمن و کمتر از شصت من محصول ندهد، آبش از رودخانه خواجه و آب «قنب آتشکده» است که این بلوک را آب داده، از تنگ کوهی که در آخر آن است بیرون رود، در کتاب تاریخ نوشته اند: اسکندر رومی چون از عهده گشودن شهر این بلوک بر نیامد، بعد آزمایش، در جانب جنوبی این بلوک دره ای در میان دو کوه دیدند که آب رودخانه خواجه و رودخانه های زمستانه از آن دره بگذرد، پس به فرمان اسکندر کوه دو جانب این دره را شکسته آنرا انباشتند و چون راه آب بسته شد، آبها برگشته، جلگا و شهر را که در میان چهار کوه افتاده است فرا گرفته، در اندک زمانی دریا گردید و مدتها بماند، پس اردشیر بابکان بفرمود تا راه آب را گشوده، دریا را صحرا نمودند، پس دایره وسیعی در میان جلگا برکشید و خندق عمیق بر گردش کننده، باروئی پهن و بلند از سنگ و آهک و گچ و آجر بر آن دایره ساخت و نام آنرا شهر گور گذاشت برای آنکه دریا را صحرا نمود و گور به معنی دشت باشد و اعراب «گور» را «جور» گفتند و چهار دروازه برای آن قرار داد و نام دروازه مشرقی را «سهر» گذاشت و شمالی را «هرمز» و مغربی را «بهرام» و جنوبی را «اردشیر». پس در میان این شهر مناره ای پهن و بلند بنا نهاد و بر سر آن مناره قصری ساخت و نام آن را «ایران» یا «ایوان» گذاشت و به مسافت فرسخی در زیر زمین شترگلوئی ساخته آب را به قصر بیاورد، پس توابعی از بلوکات همسایه برای این شهر قرار داد و نام آنرا «خوره» یا «کوره اردشیر» گذاشت، پس در نیم فرسخ شمالی این شهر آتشکده ای بنا نهاد و سالها سردمان مجوس، آتش در آن افروختند و به آتشکده فارس

۱. از سعدی است در قصیده ای به مطلع:

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
 خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

۲. اشاره به آیه ۸۰، سوره یس.

مشهور گردید و خواجه حافظ (ره) فرموده است:

سینه گوشعله آتشکده فارس، بکش دیده گو آب رخ دجله بغداد، ببر
و در شب ولادت باسعادت جناب خاتم انبیاء (ص) از این آتشکده، چشمه آب شیرین
گوارا، جوشیده، نزدیک به ۴ سنگ آسیاگردان آب، بداد و آنرا «قنب آتشکده» گفتند و
«قنب» گودال آب را گویند، پس از مدتی شاه فیروز ساسانی، نام این بلوک را فیروزآباد گذاشت
و «گور» نام آن شهر باقی بماند.

مشهور است که امیر عضدالدوله دیلمی در سال چندین بار از شیراز به شهر گور می رفت،
ظرفای شیراز گفتند هر آدمی یک بار به گور رفته بر نمی گردد و پادشاه ما در سالی چندین بار
به گور رفته، زنده بازگردد و این سخن برای این است که گور به معنی قبر هم باشد و عضدالدوله
فرمود هر کس بعد از این، این شهر و بلوک را گور بگوید به مؤاخذه خواهد رسید باید شهر و
بلوک را «فیروزآباد» گویند و تا کنون فیروزآباد گویند. در میانه بلوک خواجه و فیروزآباد، دره
کوهی است، که آب رودخانه خواجه، از این دره درآمده، جلگه فیروزآباد را آب دهد و بر سر
کوه این دره، قلعه ای از گچ ساخته، آنرا «قلعه دختر» گویند و تا کنون طاقهای شکسته آن
باقی است و در جانب رو به آفتاب این دره کمر کوه را به فرمان پادشاهان پیش از اسلام تراشیده
و چندین صورت آدمی به اوضاع مختلفه از سنگ درآورده اند و در اول این دره، از جلگه فیروزآباد
«قنب آتشکده» است، چندین عمارت از سنگ و گچ ساخته اند که تا کنون نیمه ای از آن باقی
است و بعد از خرابی شهر فیروزآباد که تا کنون خرابه های ویرانه و خندق عمیق آن، باقی
است قصبه ای به مسافت فرسخی ساخته، آنرا «کوشک» گویند و نشیمن گاه حاکم و اعیان است
به مسافت ۲۱ فرسخ از شیراز دور افتاده است. عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۵۵ دقیقه،
طول آن از گری نیچ ۵۲ درجه و ۵ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه جنوب [] درجه و []
دقیقه [است]. و مردمان بزرگ از فیروزآباد برخاسته اند مانند:

اعلم علماء علی الاطلاق، معلم اهالی علم بالاستحقاق، شیخ جمال الدین ابواسحق ابراهیم بن
علی بن یوسف فیروزآبادی در خدمت خواجه نظام الملک طوسی منزلتی تمام داشت، در سال ۴۵۹
مدرس مدرسه نظامیه بغداد گردید و در سال ۴۹۳ در فیروزآباد متولد شد و در سال ۴۷۴ بمرد.
و مانند امام اقدم، مربی افاضل اسم، مظهر علو همم، علامه متبحر، شیخ مجدالدین
ابوطاهر محمد بن یعقوب بن محمد ابراهیم بن عمر بن ابی بکر فیروزآبادی مؤلف کتاب قاموس-
اللمه که مانندش کتابی در علم لغت نوشته و تألیف نگشته است. در کتاب (روضات الجنان،
نوشته است که ابن حجر عسقلانی گفته است: شیخ مجدالدین نسبت خود را به شیخ ابواسحق
فیروزآبادی شیرازی می داد و مردمان بر او طعن می زدند که از شیخ ابواسحق نسلی باقی
نماند، پس چون مرتبه اش بالا رفت خود را به ابی بکر صدیق نسبت داد. القصة شیخ مجدالدین
در قصبه کارزین از بلوک قیر و کارزین به نص خودش در کتاب قاموس، متولد گشته، تحصیل
کمالات در این بلاد کرده، ماهر در علوم شده، مسافرت به شام نموده پس به قاهره مصر رفته،

۱. در واقع همان (خنب) و (خم) است.

۲. ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) محدث و فقیه و مورخ مصری که بیش از ۱۵۰ تألیف
داشت. (دهخدا)

پس داخل ممالک روم گشته، از سلطان بایزید ایلدوم پادشاه روم مکرمتها دیده، پس پادشاه امیرتیمور را ملاقات کرده، جائزه‌ها گرفت، پس به بلاد یمن رفته، از ملک اشرف اسمعیل پادشاه یمن عنایتها دیده، قاضی قضاة یمن گردیده در «زید» که شهری از یمن است توقف کرده تا وفات یافت. فرموده است شبی را نخسیدم مگر دوست سطر عبارت در خاطر خود گذاشتم و مسافرت نکردم مگر آنکه چندبار کتاب با خود داشتم و در بیشتر از منازل آنها را باز کرده، مطالعه نمودم. ولادت باسعادتش در سال ۷۲۹ و وفاتش در شهر زید سال ۸۱۷ بود. در کتاب هزادات شیراز^۱ نوشته است: شیخ سراج الدین یعقوب بن محمد فیروزآبادی، سردی عالم ربانی بود بعد از ادای مناسک حج وارد شیراز گشته، چنان مواعظ حسنه و نصایح مستحسنة را به قوت بیان و فصاحت زبان می فرمود که فصحا و بلغا را متحیر می داشت و در سال ۷۴۲ بمرد. و مانند شیخ ابوبکر محمد بن ابراهیم فیروزآبادی. فاضل ماهری است که مصنفاتش در علم انساب و تفسیر قرآن عدیل ندارد و در سال ۳۵۹ بمرد. و از علمای این زمان فیروزآباد است: صاحب درایت، حاوی روایت، قدوة اولی النفوس، اسوة ذوی القلوب، حاجی میرزا فضل الله فیروزآبادی.

و سیادت پناه: حاجی سیدحسن نواب فیروزآبادی. والدش از بهبهان آمده، در فیروزآباد توطن نموده و حاجی سیدحسن نواب در سال ۱۲۵۵ در فیروزآباد متولد گشته، از درستکاری و راستگوئی، صاحب ضیاع و عقاری شد، به احترام معیشتی می نماید. و ضابطی این بلوک در سلسله لطف علی خان فیروزآبادی بود و از آنها کسی که شأن و رتبه‌ای داشته باشد، باقی نیست مگر میرزا عبدالحمید شاعر «شکوه» تخلص پسر علی محمدخان فیروزآبادی که از سلسله خوانین فیروزآباد است، جلای وطن نمود، مدت‌ها در آذربایجان و طهران به مداحی خاقان زمان، محمدشاه قاجار می گذرانید و این چند بیت از اوست:

زد ابری از دل دریا چو گردون خیمه بر دنیا

گهر آمیز و گوهرریز و گوهرخیز و گوهرزا

پیوید نرم بر گردون، بگرید زاردر هامون

بنالد زفت بی‌انده، بغرد سخت بی‌پروا

همه تازی از او گردون همه تیره از او هامون

همه زرین از او بستان همه سیمین از او صحرا

ز آتش خیزد و خیزد همی از طبع او آتش

زدریا زاید و زاید همی از چشم او دریا

چو طبع مردم شیدا همی کف آورد بر سر

چو بر جوشد بهر ساعت چو طبع مردم شیدا

جهان بنگاه دیوان است و بر کژی است بنیانش

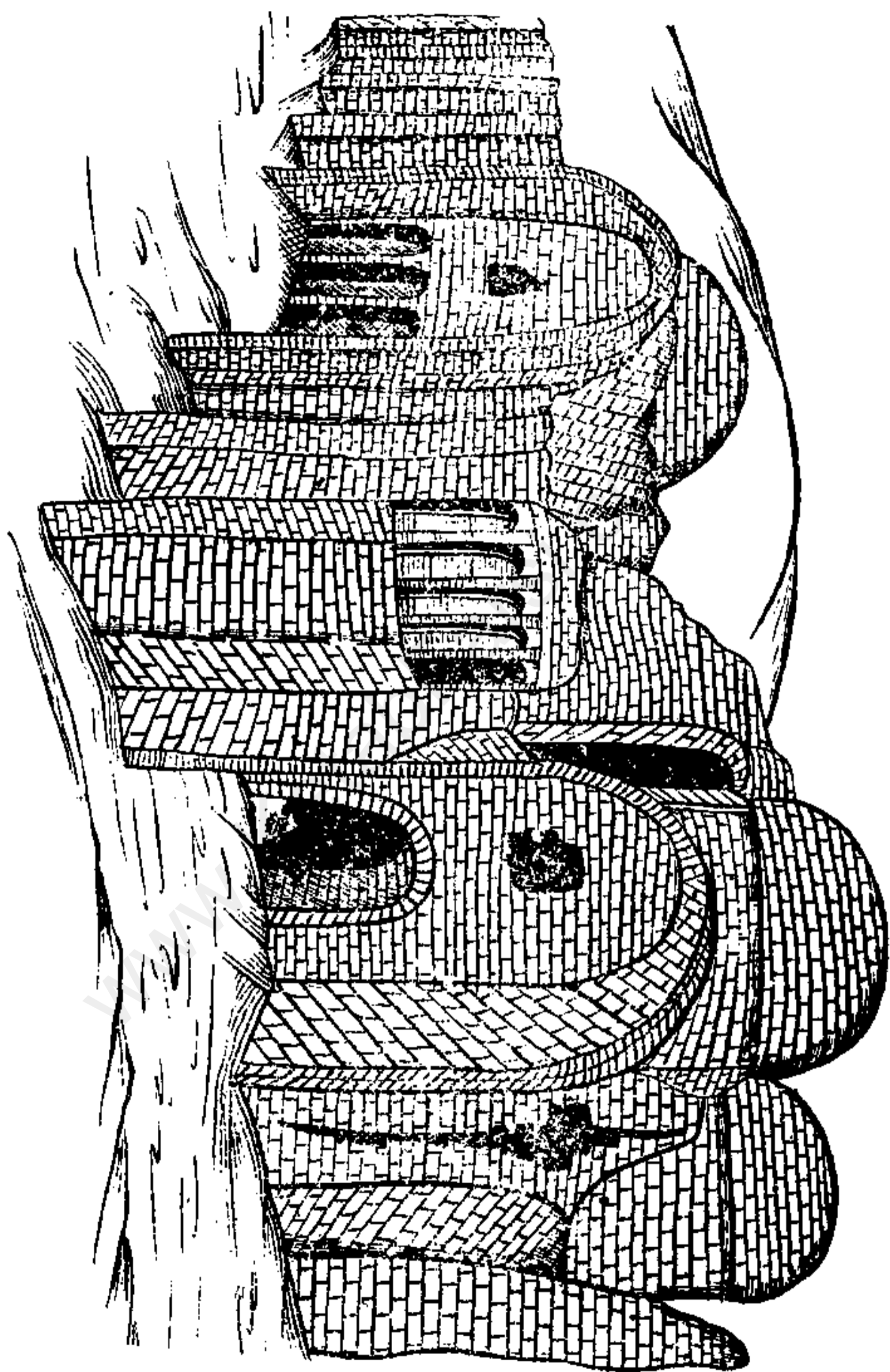
الا ای راهرو بهراس از این بنگاه و دیوانش

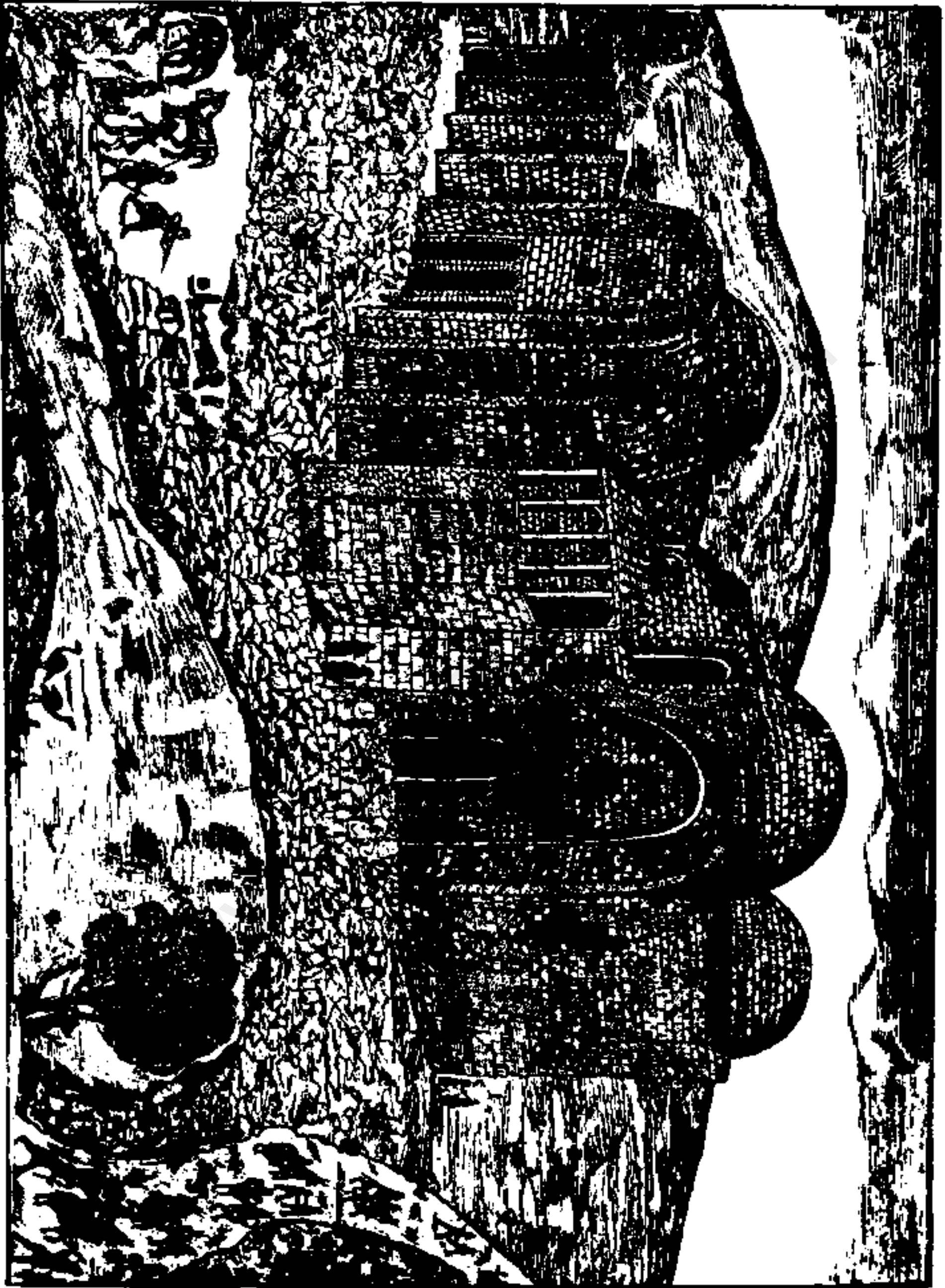
تو گر زالی و گر نیرم سده خاطر به نیرنگش

تو گر ساسی و گر دستان مشو ایمن ز دستانش

۱. هزار مزار، به تصحیح دکتر نورانی وصال، شیراز، کتابخانه احمدی، ۱۳۶۴، ص ۱۸۸.

عمارات آتشکده فیروز آباد فارس





آبشکده مهرور آباد، نقاشی از فرصت شیرازی

چه پائی اندر آن بنگه که غول آمد هماوردش
 چه خسی اندر آن خانه که دزد آمد نگهبانش
 زعیسی ره یکی جویم که برچرخ استخرگاهش
 زقارون دم یکی رانم که در خاک است ایوانش
 و حکومت آن چندین سال است با خوانین قشائی است و اکنون با سلطان محمدخان
 ایلخانی است، و دهات این بلوک بر این قرار است:

۱. احمدآباد: فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «کوشک» است.
- باغ شاه: به مسافت کمی مغرب «کوشک» است.
- جادشت^۲: فرسخی میانه جنوب و مشرق «کوشک» است.
- جور: همان شهر فیروزآباد خراب است.
- خرله رسول: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «کوشک» است.
- خویدجان^۳: فرسخی بیشتر جنوبی «کوشک» است.
- خوید: نیم فرسخ شمال «کوشک» است.
- دولت آباد: ۱ فرسخ ونیم مغربی «کوشک» است.
- ده نرم: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «کوشک» است.
- ده بیم^۴: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب «کوشک» است.
- ده خلوت: نیم فرسخ جنوبی «کوشک» است.
- ده نو: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «کوشک» است.
- سر میدان: به مسافت کمی شمال «کوشک» است.
- شاهمرد: به مسافت کمی جنوب «کوشک» است.
- شهر جور: همان شهر فیروزآباد خراب است.
- شهر فیروزآباد: همان ویرانه های شهر فیروزآباد است به مسافت فرسخی میانه شمال و
 مغرب «کوشک» است.
- کتک: فرسخی جنوبی «کوشک» است.
- کوشک: همان قصبه فیروزآباد است.
- کلیسیان^۵: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «کوشک» است.
- کیلک: فرسخی میانه شمال و مغرب «کوشک» است.
- لهراسب: ۱ فرسخ ونیم جنوب «کوشک» است.
- محمدآباد: نیم فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «کوشک» است.

۱. چهار نام اول بطور مکرر در صفحات ۲۴۱ و ۲۴۴ متن آمده است.

۲. (جای دشت). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. (خویدجان). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۴. (ده بیم). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۵. (کلیسیان). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

نودوران^۱: ۱ فرسخ ونیم بیشتر مغرب «کوشک» است.
هارونی: ۱ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «کوشک» است.

[۴۸] - بلوک قونقوری^۲

میانه شمال و مشرق شیراز، از سردسیرات فارس است، درازی آن از قریه «شاه ابوالقاسم» تا قریه «شاه آباد» ۱۴ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ تا ۴ فرسخ. محدود است^۳ از جانب مشرق به بلوک سرچاهان و بوانات و از سمت شمال باز به بلوک بوانات و ابرقوه و از طرف مغرب به نواحی سرحد چهاردانگه و از جانب جنوب به بلوک مشهد مرغاب و کمین.

انواع شکارها جز دراج، در این بلوک فراوان است، کشت و زرعش از آب رودخانه قونقوری و چشمه سار است، اهالی این بلوک طایفه «خلج» است که در اصل ترک بوده، در دهات این بلوک توطن کرده، املاک آنها تصاحب نموده‌اند و تاکنون زبان آنها به ترکی باقی است و از صد سال پیشتر، گروهی از این طایفه خلج در اطاعت حاجی علی قلی بیگ خلج درآمده، او را بزرگتر و کلانتر خود نمودند و گروهی دیگر مهدی بیگ خلج را رئیس خود قرار دادند و بعد از وفات مهدی بیگ، خلف‌الصدقش میرزا قاسم خان خلج به جای پدر نشست و کلانتر نیمه‌ای از طایفه خلج کشت و کارش رونقی گرفت و داماد جانی خان ایلخان قشقائی گردید و به این وسیله نیمه‌ای از بلوک بوانات و نیمه‌ای از املاک قونقوری را تصاحب نموده، ضابط این دو نیمه گردید و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه گفته شد در سال ۱۲۴۰ واند به فرمایش نواب اشرف والا حسین علی میرزا، از حلیه بینائی عاری گردید و چندین سال در کوری، بزرگیها نمود و در سال ۱۲۸۰ واند وفات یافت و پسرش حاج عباس قلی خان گاهی به ضابطی تمام بلوک قونقوری و گاهی به کلانتری نیمه این بلوک اشتغال دارد و او را چندین نفر پسر است:

حاجی محمد علی خان و حسین خان و مرتضی قلی خان و امیر قلی خان و علی قلی خان خلج، همه در عنفوان جوانی باقی‌بند و نواده میرزا قاسم خان خلج محمد هادی خان پسر محمد جعفر خان پسر میرزا قاسم خان در قریه سوریان بوانات توطن کرده، از املاک موروثه خود معیشتی می‌نماید و بعد از وفات حاجی علی قلی بیگ خلج که کلانتری نیمه طایفه خلج را داشت، پسرش موسی بیگ به جای پدر، مادام زندگانی به کلانتری نیمه‌ای از این طایفه برقرار بود و بعد از وفات او پسرش حاجی اسمعیل بیگ به جای پدر برقرار است و مدتهاست که دو قصبه برای این بلوک قرار داده‌اند: اول آنها قریه «عباس آباد» است که خانه و منزل حاجی عباس قلی خان ضابط و کلانتر قونقوری و دیگری «قاضیان» است که جای نشیمن حاجی اسمعیل بیگ است و چون قریه «قاضیان» در کناره راه شیراز به اصفهان افتاده و از «عباس آباد» مشهورتر گشته، آنرا قصبه قونقوری قرار دادیم و این قصبه نزدیک به ۳ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوک

۱. (نودوران). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲. (قونقوری). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۳. دهخدا: قونقوری.

۳. (محدود است از شمال به آباده، از جنوب به دهستان آباده طشک، و از مشرق به بوانات، از مغرب به دهستان چهار-

دانگه و کمین و مرغاب). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۸.

مشمول است بر چندین قریه^۱:

- باغ سیاه: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.
 پاکت قونقری: پایان بلوک قونقری است.
 جلیل: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.
 حاجی کمالی: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.
 حسین آباد بیک: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.
 حسین آباد قاضیان: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.
 خان کرگان: ۱ فرسخ و نیم مشرقی «قاضیان» است.
 خرم آباد: ۶ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.
 خرمی: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.
 خورجان: ۵ فرسخ مشرقی «قاضیان» است.
 دلونظر: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.
 ده پید: ۲ فرسخ شمال «قاضیان» است.
 سرکت قونقری: سرگه این بلوک است.
 شاه آباد: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.
 شاه ابوالقاسم: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.
 شاه رستم: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.
 شهرآباد: ۲ فرسخ شمال «قاضیان» است.
 صیمکان: ۶ فرسخ مشرق «قاضیان» است.
 عباس آباد: ۴ فرسخ مشرقی «قاضیان» است.
 فیروزی: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «قاضیان» است.
 قاضیان: همان قصبه قونقری است.
 قشلاق: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.
 قصر جدید: به مسافت کمی، مغربی «قاضیان» است.
 قصر یعقوب: ۱ فرسخ بیشتر [میانه] شمال و مغرب «قاضیان» است.
 قلعه بیک: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.
 قلعه ده دار: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.
 گرداب: ۳ فرسخ شمالی «قاضیان» است.
 کله دار کویان: ۱۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.
 گوشتی: ۴ فرسخ و نیم شمالی «قاضیان» است.
 کوشک: ۲ فرسخ و نیم شمالی «قاضیان» است.
 مشکان: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.

۱. این دهستان دارای ۷۳ قریه است که ۱۵ قریه آن کوهستانی و سردسیر و بقیه در جلگه واقع است. کتاب جغرافیا

[۴۹] - بلوک قیر و کارزین

میانه جنوب و مشرق شیراز، از گرمسیرات فارس. درازی آن از «مبارک‌آباد» تا «باغ پاسلار». فرسخ، پهنای آن از قریه «کیفرکان» تا «گندسان» دو فرسخ و نیم. محدود است از جانب مشرق به بلوک جهرم و از سمت شمال به بلوک «صیمکان» و از طرف مغرب به بلوک اربعه و از جانب جنوب به بلوک افزر. انواع درختان سردسیری و گرمسیری، جز درخت گردو و چنار را به خرمی پروراند، درخت نخل و نارنج و لیمو و نارنگی و لیموی شیرین و ترنجش، بسیار تنوسند و بارور شود، لیکن آنچه از قدیم بود، کهنه گشته و افتاده و کسی به جای آن، درختی نکاشته، باغها و نخلستان خراب، فراوان دارد تا هفتاد هشتاد سال پیش از این، از عموم بلوکات فارسی آبادتر و پر منفعت‌تر بود، محصولش گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و سایر حبوبات است. در اصل «قیر»، بلوکی و «کارزین»، بلوکی دیگر بود و سالهاست این دو بلوک در تحت حکومت و ضابطی یک نفر است و آب بلوک قیر از چشمه‌سار و آب «کارزین» از رودخانه صیمکان است و نام قصبه بلوک قیر، باز همان «قیر» است و نام قصبه بلوک کارزین باز «کارزین» است نزدیک به . و واند فرسخ از شهر شیراز دور افتاده است و شیخ مجدالدین محمدبن یعقوب فیروزآبادی، در قصبه کارزین ولادت یافته است چنانکه خود در کتاب قاموس در ذیل لغت «کرز» فرموده است: «کارزین» بلدی است در فارس که ولادت من در او اتفاق افتاد.

حکومت این دو بلوک از عهد کریم خان زند با محمدتقی خان قیری بود و بعد از وفات او، خلف‌الصدقش عبدالله خان قیری ضابط این بلوک گردید و چندین سال برقرار بود و بعد از وفات او، خلفان صدقش محمدتقی خان و آقا محمدسعید مشهور به آقاچانی قیری شاعر «سائل» تخلص، سالها به اشتراک و برادری، ضابط این دو بلوک بودند و آقاچانی در شیراز و محمدتقی خان در بلوک توقف داشت و سالها بر این منوال گذرانیدند و بزرگیها نمودند و در احسان و انعام را بر روی همه کس باز داشتند تا سال ۱۲۱۵ که چراغ علی خان نوائی وزیر فارس بود، محمدتقی-خان و آقاچانی قیری را از ضابطی قیر و کارزین معزول داشت و دیگری را ضابط نمود و همین معامله را در بیشتر از بلوکات فارس مجری نمود و جماعتی که معزول از ضابطی بودند برای شکایت از چراغ علی خان به دارالخلافه طهران رفتند و چون حاجی میرزا رضاقلی نوائی، پسرعم قرین اجابت گردد و بر این منوال چندین سال بگذشت و طاقت فارسیان در طهران تمام شد که در بین از جانب سنی‌الجوانب امنای دولت جاویدعدت، فرمان دستورالعمل برای تعیین لباس اهالی ممالک محروسه ایران، صادر گردید که لباس هر طایفه از مردم چه چیز و چه وضع باشد و در دارالخلافه برای هر طایفه یک دست لباس برای نمونه دوخته به اطراف ممالک فرستادند و از این کار فکری غریب و خیالی عجیب برای آقاچانی قیری رسید که آنچه اهل

۱. (محدود است از شمال به دهستان صیمکان از جنوب به خنج از مشرق به جهرم از مغرب به دهستان اربعه). کتاب

فارس در طهران حاضر بود از عمال معزول و تجار و کسبه و مترددین، تمام را در منزل خود بخواست و از آنها خواهش نمود که «سه چهار ساعت از فلان روز آنچه را بگویم قبول کنید، بلکه شر چراغ علی خان را از فارس دور کنیم، در جواب گفتند آنچه را بگوئی به جا آوریم و سوگندها برای این مطلب یاد نمودند و صبح روز موعود نزدیک به ۴۰ نفر فارسی در منزل آقاجانی قبری حاضر گشته به دستورالعمل او تمام مردم لباس خود را جز کلاه و کفش را بینداختند و عبائی بر دوش گرفتند و به جانب دربار معدلت شعار شتافتند و به ازدحام تمام وارد دیوانخانه سلطنتی شدند و خاقان جم پاسبان، فتح علی شاه صاحبقران، فرمود چه اتفاق افتاد که فارسیها به این ازدحام آمدند، آقاجانی عرض نمود که چراغ علی خان وزیر لباسی برای اهل فارس معین کرده که به فرمان شاهی باید بپوشند و دو دست از آن لباس را از فارس برای ما به نمونه فرستاده اند که به نظر امنای دولت برسانیم، پس تمام فارسیها، عباها را از دوش انداختند و اعلیحضرت خاقان، به حاجی میرزا رضاقلی نوائی فرمود: چراغ علی خان را از وزارت فارس معزول داشتیم باید بزودی بیاید و آقاجانی در رتبه شاعری، نادره زمان خود بود و شعر بسیاری گفته، دیوانش از میان رفته است و این چند بیت از او ثبت گردید:

هست آن سمند تیزرو، هنگام جستن گاه دو
در جلوه شوخی پری، اندر روش کبک دری

چون یوز آهو در جلو، چون آهوی یوزاز قفا
در که پلنگ بربری، در دشت آهوی خطا

از ساکنان میکده، کی سرزند کین کسی
صاف است دل با عالمی، رندان دردآشام را

چون غیر دشمنی بر دیگر نمی دهی
ای نخل دوستی به چه امید کارمت؟

اگر باری کشی باری ز یاری
وگر نازی کشی از نازنینی
ندانم در رخت زین پس چه بازم
نه دنیائی دگر دارم نه دینسی

جمعی پی دینند و گروهی پی دنیا
بیچاره تو «سائل» که نه اینی و نه آنی

نه پای رفتنم اکنون نه بال پرواز است
نخواستم که شود راز عشق پنهان فاش
کسی که سوی تو آرد پیامی از من نیست
سران ز باغ سرکوی خویش «سائل» را

از این چه سود که بر من در قفس باز است
ولی چه چاره کنم آب دیده غماز است
مگر صبا ولی آنهم نه محرم راز است
که گلستان ترا بلبل خوش آواز است

به غیری، مهربان، با ما به کینسی
فتد در خرمن عمر من آتش
به کویت «سائل» مسکین چه باشد
چرا با او چنان با ما چینسی؟
چو بینم خرمنت را خوشه چینسی
غریبی، بی کسی، زاری، حزینسی

در سال ۱۲۲۲ وفات یافت.

۱. در متن: (یاری).

۲. رک: دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۳، ص ۲۹۱ و ۳۰۲: که از قول مجمع الفصحاء می نویسد: (استماع رفته که

و از اهالی این قصبه است: **درویش قیری** شاعر «خادم» تخلص. از غلام زادگان خوانین قیر است، با جوانی «عسکر» نام سری خوش داشت و این بیت را از گفته خود می خواند:

عسکر من در میان دلبران همچو شاهی در میان لشکری است
روزی شاهنشاه زمان، فتح علی شاه صاحبقران، طاب ثراه، از او پرسید، اهل کجائی، بدیبه^۱
عرض نمود:

شاهها ز سیاه بختی من پیدا است که از دیار قیرم

و این چند بیت نیز از اوست:

عاشقی گرز این سر و گرز آن سراسر عاقبت ما را بر آن سر رهبر است

تا خط سبز تو دیدم به لب، آن دم گفتم باید از خضر ره چشمه حیوان طلبید
چند گردی ز پی نقش نگینی آخسر باید ای اهرمن انگشت سلیمان طلبید

منم آن طایر برگشته اقبال که اندر عین آزادی اسپرم
جوانم من و لی هجران طفلی بمدین سان در نظرها کرده پیرم

و از علمای این بلوک است: جناب شریعت انتساب، علامی حاجی ملا محمد قیری خلف الصدق زاهد عابد ملا اسمعیل قیری. سالها این پدر و پسر در شیراز به نشر علوم و فتاوی اشتغال داشتند و حاجی ملا محمد قیری در سال ۱۲۷۹ در شیراز وفات یافت.

و از اشراف این بلوک سلسله سادات موسوی بحرینی است. سید علوی نام، موسوی نسب با کمال فضیلت از قریه «شاخور» بحرین وارد قصبه قیر گشته، محمد تقی خان قیری، مقدم او را مبارک دانسته، او را نگاهداری نمود و از آن سید شریف، پسری فاضل عالم با کمال زهد و ورع بازماند و سالها در سامان قیر و کارزین به احترام تمام به ترویج شریعت سیدالانام مشغول بود و از آن جناب دو نفر پسر باقی است:

جناب مستطاب، کمالات اکتساب، صاحب عنان فصاحت، مالک زمام بلاغت، مخبر احادیث سید المرسلین (ص) ناصح ملوک و سلاطین، سید علوی موسوی نسب، سالهاست در دارالسلطنه تبریز توطن جسته، اهالی آن را به مواعظ جمیله و نصایح جلیله هدایت نماید و برادرش سلاله سادات سید رضا در قصبه قیر توطن دارد و به احترام معیشتی نماید.

و کلانتری «قیر و کارزین» سالهاست در عهده ملاحسین نام از اهل قیر [است] که در این دوسه ساله به ضابطی سرافراز و برقرار است و این بلوک مشتمل است بر ۲۳ قریه آباد:

پاسلار: نیم فرسخ مغرب «قیر» است.
باغ پاسلار: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «قیر» است.

خادم نامی قیری از ملازمانش، دیوان وی را به تصرف گرفته، غزلیات او را به نام خود در انجمن اعظم خواندی و بر مخدوم خود دامن استغنا پرفشاندی).

۱. این بیت از مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی است. رک: مثنوی چاپ نیکلسون، بیت ۱۱۱، دفتر اول.

پدم: ۱ فرسخ کمتر مشرقی «قیر» است.
 پرگان: به مسافت کمی مشرقی «قیر» است و آن را قلعه پرگان نیز گویند و چنانکه در
 گفتار اول فادسنامه نگاشته گردید در سال ۱۲۴۹ عالی‌جاه آقاباباخان‌لله‌باشی مازندرانی در این
 قلعه پرگان عالی‌جاه مرتضی‌قلی‌خان ایل بیگی را مأخوذ داشت.
 بهمن: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
 خمار: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
 ده‌به: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «قیر» است.
 سگدوان^۱: نیم فرسخ مشرقی «قیر» است.
 شیخ‌نو: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
 علمدار: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
 علی‌آباد: ۲ فرسخ بیشتر مشرقی «قیر» است.
 قلات: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
 قیر: همان قصبه «قیر» است.
 کارزین: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «قیر» است در قدیم شهری بود و اکنون
 قریه گشته است.

گاوکی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
 کردشول: نیم فرسخ میانه شمال و مشرق «قیر» است.
 کردشیخ: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «قیر» است.
 گندمان: نیم فرسخ میانه مغرب و جنوب «قیر» است.
 کيفرکان^۲: ۱ فرسخ و نیم مشرقی «قیر» است.
 مبارک‌آباد: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
 منال: ۱ فرسخ مشرقی «قیر» است.
 منصوره: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
 وخشک^۳: ۱ فرسخ و نیم مشرق «قیر» است.

[۵۰] - بلوک کارزین

همان بلوک قیر و کارزین است. شیخ مجدالدین ابوطاهر محمدبن یعقوب فیروزآبادی در
 کتاب قاموس در ذیل لغت «کرز» فرموده است: کارزین شهری است در فارس و از این
 شهر جماعتی از علماء و محدثین برخاسته^۴ است و از آنهاست:
 محمدبن حسین مقرئ حرم کارزینی و نیز فرموده است: ولادت سن در این شهر اتفاق
 افتاد.

۱. (سکه‌روان). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۳.

۲. (لیفرجان). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳. (وخشک). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۳.

۴. در متن: (برخواستہ).

[۵۱] - بلوک کازرون^۱

در جانب مغرب شیراز است و از این بلوک آنچه در جلگه است از گرسیرات و آنچه در کوهستان افتاده، از سردسیرات فارس است، درازی آن از قریه «سوده خواجه» تا «بوشکان» نزدیک به ۱ فرسخ، پهنای آن از قریه «دوسیران» تا قریه «الیف» نزدیک به ۱ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک کوه مره شکفت و از جانب شمال به بلوک ممسنی و از طرف مغرب به بلوک خشت و ماهور میلانی و از سمت جنوب به بلوک جره و بلوک دشتی و بلوک خشت و بیشتر بلوک کازرون کوهستان است در زمستان پر از برف گشته تا اواخر بهار بی محافظت بماند و دهاتی که در کوهستان افتاده است، آنها را کوه مره گویند و آنها را سه قسمت نموده‌اند: یکی کوه مره پشتکوه است و در نوشتجات آنرا فشقویه نویسند و قصبه آن «نودان» است و دیگری را کوه مره جروق گویند و قصبه آن «سرتابه» است و دیگری کوه مره شکان^۲ و قصبه آن «بورنجان» است و گذران مردم کوه مره و مالیات دیوانی آنها از انجیر خشک و گردو و بادام و دوشاب و مویز و انار و آلوی خشک و بادام کوهی که آنرا «الوک» و «بخرک» نیز گویند باشد که کاروانها، این ستاع را بار کرده به اطراف عربستان و هندوستان می‌برند و عموم درختهای کوه مرهجات، درخت بلوط است که هزاران هزار در داسنه و کمر و قلعه کوهها، روئیده و مردم ثمر آنرا مانند حبوبات، آرد کرده، نان نموده، با نان خورش و بی نان خورش صرف کنند و چون بلوط را آرد کنند آنرا «کلگ» بر وزن «سرگ» گویند و درختهای جلگه کازرون درخت کنار است که اگر در هر مزرعه چهار سال ریشه آنرا بیرون نیاورند، صحرای کازرون جنگلی پر از درخت کنار گردد که عبور از آن دشوار شود و انواع شکارها در این بلوک فراوان باشد، خصوصاً سرخ دراج در ناحیه شاپور که گویا تخم آن را کاشته‌اند و گنجشک در صحرای کازرون از هر جای دیگر فارس بیشتر است و باعث آن، فراوانی آب و چینه و بسیاری درخت کنار که برای انبوهی شاخه‌های پر خار چون آشیانه سازد از شر هر دشمنی آسوده باشد و از خصایص کازرون شکار گنجشک است به این وضع که دامی شبک که چون او را پراز کلاه یا چیز دیگر کنند به شکل صنوبری شود که دهان آن فراخ و به تدریج تنگ شود در پهلوی درخت کناری گسترده شود و دو ریسمان بر دو جانب دام ببندند و دو نفر سر این دو ریسمان را گرفته به اندازه ۱۵ ذرع تا ۲۰ ذرع هر یکی در جانبی بشینند و هر یک چندین سنگ سفید یا گچینه در پیش خود گذاشته، منتظر آمدن گنجشکها شوند و چندین نی به اندازه ۳ ذرع که به شکل مثلث که زاویه آن بیخ شبکه باشد به این وضع نصب کنند که دو شاخه نی نزدیک به سی‌چهل ذرع دور از شبکه در دو جانب نصب کنند و دو شاخه نی دیگر به دوری شصت هفتاد ذرع از دو شاخه

۱. (به نزدیک دریای یون است. شهری است بزرگ و آبادان و با خواسته بسیار و اندر وی دو آتشکده است که آنرا بزرگ دارند.) حدود العالم، ص ۱۳۲، (اصل کازرون نودر و در بست و راهبان است بنیاد آن هم طهمورث کرده است...) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۵، چاپ لسترنج، و ر.ک: نزهة القلوب، ص ۱۲۶، چاپ لسترانج و آثار المعجم، ص ۲۷۹ بعد که (نودر) را (نورد) ضبط کرده است.

۲. مقصود کوه مره فشقوه است.